

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال اول
شماره ۸ - آذر ۱۳۷۹ - نوامبر ۲۰۰۰

فلسطین، شعله‌ای که خاموش نمی‌شود

نادرست دانست. لیکن اساس مبارزه مردم فلسطین و این که بناگهان ده‌هزار نفر به خیابانها می‌ریزند و آماده فداکاری برای سرزمین آباء و اجدادی خود هستند، ناشی از تحریک نماینده صهیونیستها، آقای آریل شارون نیست. اقدام شارون تنها می‌تواند انگیزه‌ی عملی باشد که ریشه‌های عمیق آن در نابرابری، تضیق حقوق مردم فلسطین، تاراندن آن‌ها، ادامه در صفحه ۳

آریل شارون رهبر "حزب‌الله" یهودیان با رفتن به اماکن مقدسه مسلمانان موجی از مخالفت و اعتراضات خونین را در سرزمین فلسطین باعث شد. ده‌ها هزار فلسطینی جان بر لب رسیده، تحقیر شده، فریب خورده، سرکوفت گشته، به خیابانها ریخته و به این عمل تحریک آمیز آریل شارون معترض شدند. ریاست جمهوری فرانسه این امر را پرووکاسیون خواند و حتی وزیر امور خارجه آمریکا نیز بطور ضمنی آن را

ادامه مسئله ملی و "حزب کمونیست کارگری"

در صفحه ۵

خواست‌های مردم را نمی‌شود سرکوب کرد

مقبولیت اصلاحات حزب‌الله را در وضعیت بدی قرار داده است. محافظه‌کاران مسلط در حاکمیت می‌بینند که با چوب و چماق به تنهایی نمی‌توانند از پس جنبش اصلاح طلبانه مردم بر آیند. آبروی آن‌ها رفته است، در مقابل مردم خلع سلاح شده‌اند آن‌ها ایند که منفعل شده و در مقابل روحیه تهاجمی مردم باید سوراخ موش را چند صد تومان بخرند. آن‌ها از زنان و جوانان و به‌ویژه از رستخیز طبقه کارگر می‌هراسند و شکست برنامه‌های خود را به چشم شاهدند. مقاومت آن‌ها جنبش اصلاحات را عمیق تر و دموکراتیک‌تر میگرداند. آن‌ها پایگاه مردمی خود را بکلی از دست داده‌اند و فقط بر قسوی سرکوب و رجاله‌ها تکیه دارند. جنبش اصلاحات آن چنان رادکالیزه شده است که قانون اساسی مورد سوال قرار گرفته است.

جناح مسلط حاکمیت دیگر نمی‌تواند صریحاً ضد اصلاحات باشد. این ترفند خریداری ندارد. پس رنگ عوض کرده و مدعی است که اصلاحات خوب است ولی از جنبش اصلاحات سوءاستفاده می‌شود. لذا برای پیشگیری از سوءاستفاده ما خود باید رهبری اصلاحات را در دست بگیریم و آن‌هایی را که به بهانه اصلاحات طرفدار براندازی‌اند نظام جمهوری اسلامی‌اند از بقیه که طالب بقاء نظام‌اند جدا کنیم. این دعوی اخیر است که میان اصلاح‌طلبان اختلاف انداخته است.

به این خاطر است که تهدید به اعمال قهر و خشونت، به کودتا و ترور و آمدن شخص رهبر به میدان مطرح شده است. استعفای مهاجرانی، دستگیری شرکت کنندگان در کنفرانس ننگین برن و قلع و قمع مطبوعات برای ادامه در صفحه ۲

عسب بیا مبرا بگیر پیرامون کنگره سوم حزب "کمونیست کارگری"

کمونیست‌هاست و با آن چه از نظر ایدئولوژیک و چه از نظر سیاسی مبارزه میکنند. تازه این هرگز باین مفهوم نیست که هر کس عقاید کمونیستی را پذیرفت باید در سر هر کوی و برزن بایستد، بیانیه حزب کمونیست را در دست بگیرد و جار بزند که یا ایها الناس بدانید و آگاه باشید که ما کمونیستیم و اسامی ما چنین و چنان است. ما ترسی از هیچ کس نداریم و همه چیز خود را بر اساس گفته مارکس رو می‌کنیم. البته در گذشته این توطئه دشمنان مارکسیسم هرگز موفق نبود و دلیل آن اینکه هنوز کمونیست‌ها به توصیه‌های موزیانه گوش نکردند و امروز زنده‌اند و می‌رزمند و دشمنان طبقاتی موفق نشده‌اند آنها را نابود کنند.

تصورش را بکنید که کسی در رژیم شاهنشاهی و یا اسلامی به کمونیست بودن خود علناً اعتراف کند. تکه بزرگه وی گوشش خواهد بود. ده‌ها هزار کمونیست بخون خفته گواه مایند.

آیا این وضع در ممالک سرمایه‌داری بهتر است. خیر! حزب کمونیست در آمریکا و آلمان ممنوع است. در سایر ممالک سرمایه‌داری نیز حق ندارد قانون اساسی بورژوازی را مورد سوال برای تغییر بنیادی قرار دهد و گرنه در عرض دو روز ممنوع می‌شود. در کنار آن سازمانهای امنیتی این کشورها هر روز مترصدند در این احزاب نفوذ کرده آنها را به انشعاب کشانده و یا عناصر موثر آنها را یافته خریداری نموده و یا ترور کنند. تاریخ مبارزه طبقاتی مشحون از این حوادث است. روش

ادامه در صفحه ۸

مارکس در بیانیه حزب کمونیست گفت: "حالت تماماً وقت آن در رسیده است که کمونیستها نظریات و مقاصد و تمایلات خویش را در برابر همه جهانیان آشکارا بیان دارند و در مقابل افسانه کمونیسم مانیفست حزب خود را قرار دهند" و یا "کمونیستها عار دارند که مقاصد و نظریات خویش را پنهان سازند". این دو جمله مارکس مستمک دست ضد کمونیستها، مامورین پلیس، پرووکاتورها، اپورتونیستها شده بود تا با تحریک کمونیستها و تشویق آنها، آنها با اتکاء نادرست به مارکسیسم، به معرفی خود پرداخته تا کار آنها را یکسره کنند.

روشن بود که در این جا یک خلط مبحث در کار است. آنچه کمونیستها پنهان نمی‌کنند نظریات سیاسی و ایدئولوژیک خود است. آنها این نظریات را برای جلب مردم و آگاه کردن آنها و بویژه پرولتاریا همواره مطرح کرده و از آن نیز دفاع میکنند. اگر غیر از این می‌بود چگونه میشد میلیونها هوادار و عضو توسط احزاب کمونیست در سراسر جهان جلب شوند. بورژواها بر خلاف کمونیستها مقاصد استثماری خود را پنهان کرده به مردم دروغ گفته و با فریبکاری و ریاکاری به آقائی در جهان ادامه می‌دهند. بورژواها از دموکراسی و کثرت گرایی صحبت می‌کنند تا دیکتاتوری بورژوازی و نظام سرمایه‌داری را که متکی بر مالکیت خصوصی و احزاب رنگارنگ ولی ماهیتاً یکسان بورژوازی است کتمان کنند. آنها از حقوق بشر دم می‌زنند ولی دانشگاه شکنجه دارند و میهن پرستان و آزادیخواهان و کمونیستها را به گلوله می‌بندند. این روش مورد انزجار

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

خواست‌های مردم...

تصفیه سره از ناسره به همین منظور است. خاتمی که خود نتیجه خواست اصلاح طلبانه مردم بود نمیتواند به علت تعلق به خاندان روحانیت و تعلق خاطر به نظام جمهوری اسلامی با تکیه به قدرت لایزال مردم باز اصلاحات را به جلو حمل کند. وی وقتی می‌بیند که مقاومت محافظه کاران جنبش را رادیکال می‌کند و تعمیق جنبش خطر سرنگونی تمامیت نظام را در خود دارد به سمت ارتجاع حاکم می‌گردد و مردم را به آرامش دعوت می‌کند و عمالش نیز پرچم آرامش فعال برای فریب مردم را بدست می‌گیرند. ولی آتش زیر خاکستر است و چون سمندر از زیر خاکستر خود بر می‌خیزد.

محافظه کاران به خاطر همین تغییر روش بود که به ناگهان مدعی شدند که آن‌ها نیز هوادار اصلاحات بوده و هستند. اختلاف فقط بر سر تعریف اصلاحات است. اگر اصلاح طلبان روشن کنند که هدفشان سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی نیست و خواسته‌هایشان به آن سو نمی‌رود حتی خود حزب الله رهبری اصلاحات را به عهده گرفته و عناصر مشکوک آنرا قربانی کرده و کار را یکسره می‌کند. به همین جهت محمد یزدی عضو فقهای شورای نگهبان بعنوان خطیب نماز جمعه در ۷ مرداد ۱۳۷۹ گفت: "مسئله اصلاح را روشن تر تعریف کنید و بگوئید میخواهید چه کار کنید" وی تصریح کرد که اصلاحات امر حکومتی و روحانیت است و افزود: "جلوی فساد، رشوه، کاذببازی، تورم و گرانی را بگیرید، مشکلات را رفع کنید و امکانات عادلانه توزیع کنید. اینها اصلاح است اما اگر کارهای دیگری را اصلاح بگذاریم، نمیدانم چه خواهد شد." وی اضافه کرد: "مردم را سرگردان کردند رئیس جمهوری می‌فرمایند اصلاحات رعایت قانون اساسی است. و تکلیف دولت است" و سپس نتیجه گرفت که رهبری اصلاحات باید در دست روحانیون و حکومت باشد.

حرف جناح مسلط حاکمیت روشن است. بنظر آن‌ها اصلاحات فقط جنبه اقتصادی و نه سیاسی دارد و آن هم در چارچوب قانون اساسی قابل اجراء است. روحانیت حاضر است به رهبری خاتمی و حمایت خانه‌های و رفسنجانی خود این نوع تفسیر از اصلاحات را تحقق ببخشند.

رفسنجانی در خطبه نماز جمعه در ۱۴ مرداد ۱۳۷۹ پس از سخنانی در مورد اهمیت مبارزه با فقر و بهبود بخشیدن وضع اقتصادی، اصلاحات را خواست امام خمینی و آیت‌الله خامنه‌ای جلوه داد و گفت: "نمیتوانیم بگوئیم اصلاح، مخصوص این چند نکته است، ولی تاکید رهبری، اولویت دادن ایشان در بین خیلی چیزهای دیگر است. حرکت اصلاحی، حرکتی عمومی است منتهی این حق رهبری است که الان تصمیم بگیرند و تصمیم هم گرفته‌اند، یعنی مبارزه با فقر، فساد و تبعیض". وی سپس افزود که: "خوشبختانه دولت هم پذیرفت و اولین جلسه را تشکیل

داد تا ببینند برای اجرای سیاستهای مورد تاکید رهبری و اولویتهای اصلاح چه کار می‌توانند بکنند."

آنوقت رفسنجانی بر اساس توافقات و تصمیمات پشت پرده‌ی مجمع تشخیص مصلحت رژیم، اصلاحات را بر دو قسمت تقسیم کرد و برخی از مصححین را که مطابق میل آن‌ها ساز نمی‌زند و به نظر آن‌ها افراطی هستند بطوریکه جوانان را به کج راه برده‌اند "گستاخ" و "خطرناک" نامید و با اشاره به تاکید رهبری به عنوان مسئول اصلی نظام افزود: "مگر می‌تواند که در مقابل این موج خطرناک آرام باشد. ایشان تدبیر کردند و تدبیرشان را هم به ما ابلاغ کردند."

ابلاغ این تدبیر که با مشورت خاتمی نیز بوده است همان فرمان حمله به مطبوعات و بگیر و ببند هواداران اصلاحات در ایران است که گفتار آن‌ها را برای موجودیت نظام خطرناک ارزیابی می‌کنند.

حتی حسین شریعتمداری شکتجه‌گر، مفتری، بازجو و قاتل مبارزان کمونیست در زندان اوین، مسئول روزنامه کیهان و نماینده خامنه‌ای در این روزنامه که یکی از تئوریسینها و مخالفین سرسخت اصلاحات و از رهبران فتنهای زنجیره‌ای و گروه‌های فشار شعبان بی‌مخی در ایران است با اشاره رهبری نوشت: "این روزها، در پی تاکید رهبر معظم انقلاب بر ضرورت ارائه تعریف روشن و مشخصی از اصلاحات، بحث و گفتگو در این باره، تا حدودی از حالت کلی‌گویی‌های قبلی خارج شده و سمت و سوی کارشناسانه و دقیق‌تری پیدا کرده است که صرفنظر از چگونگی دیدگاههای متفاوتی که در این زمینه، ارایه شده و می‌توند، این جا به جایی مباحث از کلیات به جزئیات را می‌توان به فال نیک گرفت."

وی پس از حمایت شگفت‌آور و غیر قابل انتظاری از خاتمی که با اشاره از بالا و نشانه توافق در بالا صورت گرفته برد آورد: "در باره اصلاحات و ضرورت ارایه یک تعریف روشن و مشخص از آن، باز هم گفتنی‌هایی هست، چراکه به قول حکیمانه رهبر معظم انقلاب، اگر اصلاحات به روشنی تعریف نشود، بیم آن می‌رود که بداندیشان در پوشش اصلاحات، اهداف غیر مردمی و طرح توطئه دشمنان را دنبال کنند که در آن صورت، اهداف اصلاح طلبانه ریاست محترم جمهوری نیز آسیب‌های جدی می‌بینند."

در اینجا جناح مسلط اصلاحات خود را از اصلاحات مورد نظر مردم جدا می‌کند و به خاتمی نیز هشدار می‌دهد که حد خود را در حمایت از جنبش اصلاح طلبانه نگهدارد و گرنه دچار آسیب خواهد شد. لحن خامنه‌ای لحن تهدید آمیز است.

محمد خاتمی در سخنرانی روز چهارشنبه ۵ مرداد ۱۳۷۹ خود در دیدار با وزیر علوم و تحقیقات و فن‌آوری و روسای دانشگاهها با الهام از این توافق پشت پرده و در اشاره به این که از اصلاحات برداشت‌ها و تفسی‌های

مختلفی صورت می‌گیرد گفته بود: "هر کس باید آزاد باشد حرفش را بزند ولی میان روش و منسی که مردم به آن رای داده‌اند و مشروعیت عرفی، شرعی، قانونی و اخلاقی پیدا کرده است با نظرهایی که رای نیاورده‌اند تفاوت باید قابل شد و مبنای عمل قطعاً همانست که مردم به آن رای داده‌اند." وی برای این که با این ضد و نقیض‌گوییها موجب گمراهی نشود و به در بگوید که دیوار بشنود آورد: "حکومت موظف است زمینه مشارکت مردم را در همه عرصه‌ها فراهم آورد و مشارکت مردم و نظارت آنان بر قدرت و پاسخگو بودن حکومت باید حدی گرفته شود... این موارد در قانون اساسی پیش بینی شده است و ما هیچ چیز جز اجرای درست قانون اساسی را نمی‌خواهیم. نمی‌شود بگوئیم قانون اساسی را قبول داریم ولی حقوق اساسی جامعه را قبول نداریم هیچ چیز بیش از قانون نباید از حکومت و از مردم بخواهیم" وی افزود: "بزرگترین گام در راه اصلاحات قانونگرایی و تکیه بر قانون اساسی است." خاتمی برای این که رهبری اصلاحات را تأمین کند این پرسش را مطرح کرد که متصدی اصلاحات کیست و خود پاسخ گفت: "معتقدم متصدی اصلاحات حکومت است چرا که قدرت و اختیار دارد و موظف است از لحاظ شرعی و قانونی اصلاحات را در مسیر خواست مردم انجام دهد."

وی اضافه کرد: "حکومت متصدی اصلاحات باید همسو با خواسته‌های ملت باشد و اگر این امر تحقق نیابد آغاز جدایی ملت و دولت و سرانجام آن انفجار خواهد بود، البته مبنای داوری در همه این زمینه‌ها قانون اساسی است."

وی تکیه را بر این می‌گذارد که جنبش اصلاحات را باید مهار کرد و به زیر آخیه متصدی دولتی کشید که آنرا در کادر قانون اساسی جمهوری اسلامی جای نماند.

روزنامه بهار در برخورد به اصلاح طلبان همین نظر آقای خاتمی را که همواره یکی به نعل می‌زند و یکی به سیخ خوب توضیح داد و نوشت: "شعار اصلاحات در چارچوب قانون اساسی وجه تمایز خاتمی و دوستانش از کسانی است که اصلاحات را با هدف دست پایی به اهداف دیگری مورد حمایت قرار داده و دنبال می‌کنند، برنامه خاتمی برنامه تغییر نظام نیست.

پذیرش قانون اساسی به معنای پذیرش همه نهادهای موجود در آن است.

نمی‌توان موافق برنامه خاتمی بود و خواهان حذف نهادهای پذیرفته شده در قانون اساسی شد."

این همان حرفی است که اکنون خامنه‌ای، رفسنجانی و شریعتمداری نیز با آن موافق شده‌اند. قبول لفظی اصلاحات تهی کردن آن از مفهوم مردمی و دموکراتیک و منتظر شدن آرامش جنبش مردم تا دم‌آورد روزگار آن‌ها در آورند. آن‌ها قصد دارند جنبش دموکراتیک مردم را به ادامه در صفحه ۴

مبارزه برای دموکراسی از مبارزه با امپریالیسم و ارتجاع جدا نیست

فلسطین...

تجاوز به سرزمین آنها، مصادره اموالشان و نظایر آنها نهفته است. این طغیان عادلانه و برحق مردم فلسطین بر علیه بیدادگری، سازشکاری عوامفریبان، ناشی از آن است که تمام توطئه‌های امپریالیسم، صهیونیسم و ارتجاع جهانی موفق نشده است برای چهره کثیف و جنایتکار صهیونیسم آبروی کسب کند. می‌گفتند که اسرائیل حاضر است صلح و امنیت را در قبال استرداد زمین تأمین نماید. این دروغ را ما هیچگاه باور نکردیم. تجربه این مدت طولانی نظریه ما را ثابت میکند. اسرائیل از همان بدو امر با وقت گشتی، مانورهای گوناگون، بهانه‌جویی و تهدید از زیر بال تعهدات خود با کمک و یاری امپریالیسم آمریکا شانه خالی می‌کرد. آن‌ها امیدوار بودند که اراده مبارزه‌جویانه مردم قهرمان فلسطین را درهم شکنند و تخم یأس و ناامیدی را در دل آن‌ها بکارند. روشن بود که اسرائیلی که حاضر نبود در مقابل جنبش قدرتمند و مسلح فلسطین در سالهای ۷۰ و در جو انقلابی بین‌المللی عقب نشینی کند، هرگز راضی نخواهد شد از ذره‌ای از خاک فلسطین چشم پوشیده و در شرایط رکود جنبش جهانی و مردم فلسطین عقب نشینی کند. اسرائیل که سریل امپریالیسم در منطقه است حاضر نیست به هیچوجه حقوق مردم فلسطین را به رسمیت بشناسد. تا اسرائیل بعنوان نماینده صهیونیسم در منطقه وجود دارد فلسطین روی صلح را بخود نخواهد دید. تا اسرائیل در منطقه وجود دارد زمینه عوامفریبی حماس و جهاد اسلامی برای به کجراه کشیدن جنبش مردم فلسطین منتفی نیست. اسرائیل با دروغ و ریاکاری و با قلدرمنشی و جنایتکاری می‌خواهد در سرزمینهای غصبی فلسطین کنگر خورده لنگر انداخته و مردم فلسطین را از آنجا براند و خود را با کشاندن به سرزمینهای دجله و فرات به آبهای گرم خلیج فارس برساند. سرکوب و وحشیانه صهیونیستها که تا به امروز بیش از ۲۰۰ فلسطینی بی دفاع را به قتل رسانده و بیش از هزار نفر را زخمی کرده‌اند مظهر خشونت و جنایت علیه بشریت است.

اسرائیل تنها حاضر است مناطق به ظاهر خود مختاری را که هر لحظه قابل بازپس ستانی و در تیرراس گلوله‌های اسرائیل قرار داشته و قطعات پراکنده آن هر لحظه از جانب اسرائیل قابل محاصره و سرکوب باشد در اختیار فلسطین قرار دهد. این سرزمینها زندانهای مردم فلسطین هستند که با اجازه اسرائیل حق ایاب و ذهاب داشته و شکل "گتوهای" نازیها را در دوران تسلط هیتلر به اروپا به یاد می‌آورند. فلسطینها در سرزمین خود مجبوسند. آن‌ها باید به منزله نیروی کار ارزان در این زندانها شب را بدون کوچکترین حقوقی به صبح رسانده تا بتوانند برای اسرائیلیها کار کنند. این

برده‌داری مدرن در آغاز هزاره سوم قابل دوام نیست. اپورتونیستهای ایرانی که از واقعیت مبارزه طبقاتی و شناخت ماهیت شدیداً ارتجاعی صهیونیسم حرکت نمی‌کردند و نمی‌کنند به این توهم دامن می‌زنند که در فلسطین بزودی زود صلح برقرار شده و همه را دعوت می‌کنند تا به حمایت از سیاست صهیونیسم از این "صلح" تحمیلی که فقط امضاء ورقه عبودیت مردم فلسطین است برخیزند. اسرائیل هرگز حاضر نیست حقوق مردم فلسطین را به رسمیت شناخته سرزمینهای اشغالی آن‌ها را پس دهد. خشونت صهیونیستها صرفنظر از آنکه جناح حزب‌الله آن بر سر کار باشد یا جناح اصلاح طلب آن حد و مرزی نمی‌شناسد و علیرغم این که رسانه‌های ممالک امپریالیستی تلاش می‌کنند بر این جنایات سرپوش بگذارند اخبار آن هنوز به خارج درج می‌کند و افکار عمومی مردم جهان را از این همه گستاخی و بی چشم و روئی و خونخواری به شگفتی وامی‌دارد. رسانه‌های امپریالیستی در حالیکه همه به چشم جنایات و آدم‌کشی سربازان اسرائیلی را می‌بینند از "توسل به قهر توسط هر دو طرف" و یا "خونریزی دو جانبه" صحبت کرده از فلسطینی‌ها می‌خواهند که به قهر خاتمه داده و یا این که شهادت مبارزین فلسطینی به دست سربازان اسرائیلی را کشته شدن فلسطینیها به حساب آورده ولی عکس‌العمل خود جوش مبارزین فلسطین را قتل تعبیر کرده جای قاتل و جانی را با مظلوم عوض می‌کنند و حتی نمایندگان پیشمر اسرائیل تا به آنجا پیش می‌روند که مدعی می‌شوند که قتل بیش از صد نفر خرد و کلان فلسطینی توسط اسرائیل ناشی از تحریکات فلسطینی‌هاست زیرا می‌خواهند با این عمل مذاکرات صلح را به مخاطره انداخته و اسرائیل را وادار کنند که بیش از آن چه که تا بحال به فلسطینی‌ها مسترد داشته عقب نشینی کند. آن‌ها مدعی‌اند مسئولیت کشتار در فلسطین مستقیماً به عهده مردم فلسطین است زیرا فکر می‌کنند با قلدری و فشار به اسرائیل قادرند مذاکرات صلح را به تاخیر انداخته و عدم امنیت ایجاد کنند. آن‌ها این اقدامات را ناشی از تاکتیک عرفات جلوه می‌دهند. حال آنکه تاکتیک عرفات در کنار آمدن با صهیونیسم منجر به نارضایتی ملت فلسطین شده است زیرا آن‌ها در تجربه عملی خود فهمیده‌اند که از این مذاکرات که نقشه اسرائیل برای خاموش کردن و کنترل نهضت فلسطین است چیزی به آن‌ها نمی‌رسد. آن‌ها آموخته‌اند که تنها با قهر انقلابی و مبارزه توده‌ای قادرند پوز صهیونیسم را به خاک بمالند. مسلماً مردم فلسطین به راه خطا نمی‌روند. آن‌ها باید خود را سازمان دهند و به جلب حمایت مردم جهان و به ویژه طبقه کارگر در ممالک سرمایه‌داری این متحدین اسرائیل مبادرت ورزند.

مبارزه توده‌ای و فرسایشی مردم فلسطین خواب راحت را از چشمان صهیونیسم خواهد ربود. این مبارزه احساسات مردم عرب و آزادخواه جهان را نیز تحت تأثیر قرار خواهد داد و مجدداً فضای انقلابی جدیدی در منطقه پدید می‌آید که مانع بزرگی در مقابل توسعه نفوذ امپریالیسم خواهد شد. ادامه این مبارزه و گسترش دامنه آن بفع امپریالیسم و ارتجاع نیست.

جالب این است که وقتی صهیونیستها با بولدوزر خانه‌های فلسطینیها را بر سرشان خراب کرده و آن‌ها را کشته و بر روی زمینهای آن‌ها شهرک‌های یهودی نشین بر پا می‌کردند صدای کسی در نمی‌آمد.

جالب این است که صدای کسی در نمی‌آید از این که صهیونیستها یک صهیونیست مالیخولیائی را که در مسجد الاقصی ده‌ها فلسطینی را با رگبار مسلسل به قتل رساند، قهرمان ملی اعلام کرده‌اند.

جالب این است که صدای کسی در نمی‌آید وقتی صهیونیستها در همین هفته قبل به خانه اعراب در خاک فلسطین حمله کردند و مانند نازیها که یهودیان را با حمله به خانه‌هایشان اسیر گرفته یا می‌کشتند، آن‌ها را آتش زدند و نابودشان کردند و دولت صهیونیستی اسرائیل که باید حافظ جان و امنیت آن‌ها باشد آن را زیر سیلی در می‌کند.

جالب آن است که مطبوعات امپریالیستی از مثله کردن دو جاسوس اسرائیلی در مناطق اشغالی خوششان بجوش آمده ولی حاضر نیستند مجازات سربازان اسرائیلی را بطلبند که پدر و پسر بی دفاعی را زنده زنده هدف قرار داده و با شرط‌بندی به قتل رساندند. جالب این است که بمباران شهرهای مسکونی توسط جنایتکاران صهیونیسم را غرب "دموکرات و بشر دوست" زیر سیلی در می‌کند ولی عراق را بخاطر همین موشک پرانی جنایتکارانه علیه شهرهای مسکونی در اسرائیل بدقت مجازات کردند و هنوز هم می‌کنند.

جالب این است که کوفی عنان و سایر "بزرگان" جمع شده‌اند تا جان سه سرباز گروگان‌گرفته شده اسرائیلی را نجات دهند ولی از این که حلقی میلیونی سالها در اردوگاههای مرگ اسیر و گروگان صهیونیسم جهانی است سخنی هم در میان نیست. این همه ریا و تزویر بورژوازی جهانی تماشائی است و برای تجربه اندوزی مبارزان راه آزادی طبقه کارگر و به ویژه ما ایرانی‌ها اهمیت فراوان دارد.

جالب این است که دوستانان اسرائیل در ایران و آن‌ها که سرشان به آخور مالی "موساد" بند است حاضر نیستند صهیونیسم را افشاء کرده و از حقوق مردم فلسطین دفاع کنند. آن‌ها همواره از صلح تحمیلی ادامه در صفحه ۴

پیروز باد جنبش حق طلبانه مردم فلسطین!

خواست‌های مردم...

انتساب کشنده و زمان جنگ و نوع جنگ و نوع سرکوب آن را خود تعیین کنند.

جبهه مشارکت در بیانیه کنگره سراسری خود گرچه که به خواست مردم اشاراتی داشت ولی از همان نقش حکومت در پیش برد اصلاحات سخن راند و التزام به قانون اساسی را مطرح کرد و در عین حال هراس خود را نیز از سرکوب حکومت پنهان نکرد و اعلام کرد: "در حقیقت اصلاحات بر اعتقاد و التزام عملی به قانون اساسی و تلاش برای تأمین همه حقوق اساسی جامعه و اجرای همه وظایف و مسئولیت‌های حکومت است. نظر و رای مردم در دوم خرداد ۱۳۷۶ و پس از آن مضمون و خطوط اصلی اصلاحات را یحوی نشان داده است."

این بیانیه در کنار انتقاد از قیام ساختن برای مردم و تکیه بر این امر که ایران برای همه ایرانیان است می‌آورد: "جبهه مشارکت معتقد است که داشتن نیروهای نظامی و انتظامی قوی و نیز دستگاه قضائی مستقل و مقتدر لازمه یک جامعه مدنی است. ولی تحقق این هدف مستلزم آن است که این نیروها و دستگاه‌ها در مجادلات سیاسی داخلی وارد نشوند. میدان بحث در مورد تعریف اصلاحات گرم شده است و وای به تعریفی که از آن بوی سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی بر آید. آنوقت تمامیت رژیم خدمت این تعریف خواهد رسید. انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تربیت مدرس تفسیر خود را از اصلاحات این‌طور بیان کرد: "اصلاح طلبی، یعنی شفافیت در فعالیت سیاسی، یعنی تلاش برای پاسداری از همه‌ی آزادیهای مشروع و قانونی شهروندان، یعنی برابری همه‌ی شهروندان در فرصت‌ها و بهره‌مندی‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، یعنی کاستن از دایره قدرت حاکمان و افزودن بر حجم حقوق مردم، یعنی ایجاد فضای مناسب برای عقاید و سخنان گوناگون و متکثر."

و برای این که خدائی نکرده‌های تفسیر سوئی باقی بماند افزود: "ما همواره اعلام داشته‌ایم به قانون اساسی و به همه اصول آن از جمله ولایت فقیه پای بندیم و اساساً انگیزه‌های قوی ما در پیگیری مطالبات اصلاح طلبانه از همین پای بندی و تعلق خاطر به قانون اساسی جمهوری اسلامی برمیخیزد. این است که ما هر چیزی را حتی اصل پنجم قانون اساسی، یعنی اصل مترقی ولایت فقیه را در چارچوب قانون لحاظ میکنیم" (بیانیه انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تربیت مدرس)

این اظهار نظرهای شیبه به هم که همگی بر اهمیت قانون اساسی تأکید می‌کنند نشان می‌دهد که رژیم می‌خواهد آن بحث از اصلاح طلبان را که اساساً کل قانون اساسی را در تضاد با روح اصلاحات دانسته خواهان تغییر آند هدف قرار داده است و می‌خواهد صف این دو نیرو را از هم جدا کند. روزنامه ایران در شماره روز پنجشنبه ۲۰ مرداد خود از توافق پنهانی در بالا پرده برداشت و نوشت: "برخی از

نمایندگان مجلس در گفتگو با خبرنگار ما از تشکیل کمیته‌ی اصلاحات خبر می‌دادند. به گفته این نمایندگان پس از جلسه‌ی که در خانه آیت‌الله خامنه‌ای با حضور سران سه قوه و رئیس تشخیص مصلحت تشکیل شد حول موضوع ایجاد تقاضا شده است."

سپس خبر داده شد ریاست این کمیته بهنده آقای خاتمی است. آقای خاتمی در راس آن جناحی از اصلاح طلبان قرار گرفت که با تعمیق اصلاحات به نفع مردم مخالف است. شاید محمد فخرچانی بهترین کسی باشد که توانسته این وضعیت را یحوی بر ملا کند.

وی که اکنون در زندان بسر می‌برد و از قربانیان سازشهای اخیر است به درستی نوشت: "اصلاحات به وجدان یک ملت تبدیل شده است. حشی را که از خانه بیرون آمده است نمی‌توان در خیابان به سکوت فراخواند. بازگشت از وضعیت "جنشش" به موقعیت "رفرم" و تبدیل کردن اصلاحات اجتماعی (از یائین به بالا) به اصلاحاتی حکومتی (از بالا به یائین) حتی اگر ممکن باشد، چندان دیر هست که بی فایده قلمداد شود و از آن فراتر، نشان از یک واپس‌نشینی آشکار برای محافظه کاران دارد. آنان اینک به جبر، اصلاحات را پذیرفته‌اند اما نسبت به شدت و حدت آن حساسیت نشان میدهند و از این رو می‌کوشند با حلول در صورت این معنا و قلب محتوای آن خود را از کابوس تحول برهانند... نه مصوبان و مسروبان قدرت غیر پاسخگو که دیر هنگام به خیال عضویت در هیات مدیره اصلاحات افتاده‌اند. از چنین رفرمی جز انقلاب سفید بر نخواهد خاست." وی سپس ادامه می‌دهد: "محافظه کاران از آن رو محافظه کار خوانده می‌شوند که صدای بای تحولات و مطالبات اجتماعی را دیر هنگام می‌شنوند و از این روز زمان طلایی عمر سیاسی خویش برای مفاهمه و مذاکره بر سر آن را به راحتی از دست می‌دهند. آنان زمانی برای گفتگو به سراغ اصلاح طلبان آمده‌اند که حرکتی رفرمیستی به جنبش اجتماعی تبدیل شده است و محافظه کاران البته مشرفان ناخودآگاه این تحول بوده‌اند و اینک در میز مذاکره‌ای که چیده شده است چهره به چهره ایشان نه چند دولتمرد اصلاح طلب که بدنه یک حشش قرار دارد. دفتوری کار در اینجا است که میز مذاکره محافظه کاران به تعداد بیست میلیون اصلاح طلب عضو این جنبش صندلی ندارد. پیشگویی ما درست در می‌آید، جنبش دموکراتیک مردم را نمی‌شود به عقب سوق داد. هم اکنون این جنبش در حال دورخیز است و نیرو در خود ذخیره می‌کند. تلاش عبث رهبری مولفله جدید اصلاحات به رهبری خاتمی تلاشی حقیقتاً عبث است. خاتمی آنقدر بی‌معرفت است که فکر اپوزیسیون تقنینی خارج از کشور را که بی پدر شده است، اصلاً نمی‌کند. البته کیهان لندنی دارد با زرنگی رنگ عوض کرده هوادار بکار گرفتن فخر می‌شود. ولی دیگران که آنتهایشان کوتاه‌تر است با خاتمی غرق می‌تروند.

فلسطین...

و سنگین به مردم فلسطین حمایت می‌کنند و در ارزیابی‌های خود ماهیت توسعه طلبانه و صهیونیستی اسرائیل را پرده پوشی می‌نمایند. اسرائیلی که هم در دوران شاه بر علیه مردم ایران توطئه می‌کرد و هم در دوران جمهوری اسلامی با همدستی با پان ترکیستها در صدد تجزیه ایران و تجاوز به کشور ماست، هرگز نمی‌تواند دوست مردم ایران باشد.

جالب آن است که کسی در میان ممالک "بشر دوپت" اروپائی و آمریکائی پیدا نمی‌شود که ایهود باراک نخست وزیر اسرائیل را بجرم جنایت علیه بشریت به دادگاه من در آوردی لاهه بکشد و یا در مجمع عمومی سازمان ملل محکوم کند و اسرائیل را به محاصره اقتصادی تهدید نماید.

جالب این است که ارتجاع عرب بجای همبستگی با مردم فلسطین به سرکوب مبارزات اعتراضی مردم عرب علیه اسرائیل که به حمایت از مردم فلسطین برخاسته‌اند مشغول است و نشان می‌دهند که ارتجاع عرب و اسرائیل همدست یکدیگرند.

جالب این است که بفهمیم که حنای اسرائیل رنگی ندارد و صلح ننگین و زورکی را نمی‌شود به مردم فلسطین تحمیل کرد. نمی‌شود از مردم آزاده فلسطین برده‌گان صهیونیسم جهانی ساخت و تجربه نژاد پرستان آفریقای جنوبی را در فلسطین پیاده کرد. تضادهای طبقاتی آتش این مبارزه ملی را از زیر انبوهی عوامفریبی و تبلیغات بدر می‌آورد و تمام منطقه را در خود می‌سوزاند.

از همین امر است که ارتجاع می‌لرزد و می‌ترسد. البته شکست سیاست اسرائیل و امریکا در تحمیل قرارداد برده‌گی به مردم فلسطین جای پای اروپا را که از مدتها قبل می‌خواست جانی در کنار میز مذاکره پیدا کند و خودش را در منطقه جای دهد به فلسطین باز می‌کند. عرفات و پاره‌ای از رهبران فلسطینی که تاکنون چشم به الطاف امریکا داشتند از حضور اروپا به منطقه به این امید که گره گشای کار باشند و وزنه سیاسی متقابلی در مقابل امریکا و اسرائیل ایجاد کنند استقبال می‌کنند و از این حضور راضی‌اند.

انفجار خشم مردم فلسطین حداقل برای اروپائی‌ها این بخت را آورد که خود را قاضی بی‌طرف و یک پای مذاکره جلوه دهند. این که امپریالیستها، صهیونیسم و ارتجاع منطقه چه نقشه می‌کشند و چه فکر می‌کنند در مقابل اراده به مبارزه ملتی که برای رهائی ملی خود مبارزه میکند اهمیت زیادی ندارد. تجربه خلقهای چین، ویتنام، کامبوج، الجزایر، افغانستان، چین نشان داده است که شکست مرتجعین قطعی است.

"آزادی اندیشه باریش و پشم همیشه!"

حق تعیین سرنوشت ملل و "حزب کمونیست کارگری" (۲)

باشد، ارتجاع حاکم باشد و برای آینده دور (مثلاً چند سال دیگر؟ - توفان) این رکود وجود داشته باشد با جدائی کردستان موافقت می‌کنیم. مگر ما حق تعیین سرنوشت را تنها برای منافع بورژوازی باید به رسمیت بشناسیم؟ خیر هر وقت پرولتاریا هم لازم دید از نظر منافع خودش این کار را می‌کند(۱).

این درک نشانه کامل جهالت نسبت به "مسئله ملی" است. فرض کنیم ارتجاع در ایران برای مدت طولانی که معلوم نیست چه مدت است حاکم باشد آنوقت رفقای "حزب کمونیست" طرفدار جدائی می‌توند. خوب! فکر می‌کنید چه اتفاقی می‌افتد؟ هیچ، فقط کاری را که رفقا تا به حال می‌کرده‌اند، بیان رسمی کرده‌اند. باز ارتش جمهوری اسلامی هست، باز رفقا در کوهها گرفتارند و فقط بر صفحه کاغذ نوشته‌اند ما کردستان را جدا کرده‌ایم و کشور مستقلی به وجود آورده‌ایم. اولین شرط کردستان مستقل شما خروج غیرکردها از "حزب کمونیست کردستان" است زیرا آنها که غیر کرد هستند و ظاهرأً برای آزادی ایران مبارزه می‌کنند، باید در "حزب کمونیست ایران" عضو گردند و تدارک آزادی ایران را ببینند. کشور مستقل سوسیالیستی کردستان نمی‌تواند اعضای سایر خلق‌های ایران را به عضویت در حزب کمونیست خود فراخواند زیرا برنامه "حزب کمونیست ایران" برای دموکراسی و سوسیالیسم مسناً برنامه دیگری خواهد بود تا برنامه کردستان سوسیالیستی مستقل و پیروز.

از این گذشته شکل جغرافیائی کردستان سوسیالیستی و مستقل شما چگونه است و حدود جغرافیائی آن چیست؟ وضع مضحکی را تصور کنید که "حزب دموکرات کردستان" که به اعتراف شما نماینده بورژوازی خلق کرد است و منطقه نفوذش در شمال کردستان است و خواهان خود مختاریست، به جدائی رای نمی‌دهد و تنها بخش جنوب کردستان و آن هم بخشی که زیر نفوذ "کومله" است ادعای جمهوری سوسیالیست کردستان ایران را می‌نماید، این وضعیت مضحک ناشی از این جاست که "حزب کمونیست" نمی‌فهمد که "مسئله ملی" مسئله‌ای ماهیتاً بورژوائی است و اگر کمونیست‌ها در مبارزه ملی شرکت می‌کنند صرفاً از نقطه نظر منافع پرولتاریا بدان دست می‌زنند و چنانچه بورژوازی خلق کُرد راضی به جدائی نباشد تفرقه افکنی در وحدت پرولتاریائی خلق‌های ایران در دام همان بورژوازی افتادن است. آن‌ها نمی‌فهمند که ابتداء باید ثابت کنند که این جدائی در شرایط کنونی حتماً منافع پرولتاریائی خلق کُرد را به همراه دارد و گامی به جلو برای ایجاد یک پایگاه انقلابی سوسیالیستی در منطقه است. بدون ارائه این دلایل در عمل چنین خواهد شد که ناچاراً حرف‌های خرده بورژوازی ناسیونالیست را بزنند که فکر می‌کند از بعد جدائی کلاهی نصیبش می‌شود. در ضمن اگر رفقا طالب کردستان سوسیالیستی هستند آنگاه باید شمشیرهای خود را برای مبارزه با همان بورژوازی کُرد، تیز کنند، با همان بورژوازی

سرش روز تقسیم غنایم کلاه برود. این آن "مانع ذهنی هلیت" است که رفقا می‌خواهند از پیش یا بردارند، این نحوه تبلیغاتی است که در بین زحمتکشان کردستان می‌کنند و بجای تقویت روحیه انترناسیونالیستی برای تسکین احساسات خرده بورژوازی به آن‌ها قول سود و استفاده شخصی را می‌دهند. لنین در جواب به شما در اثر گرانیهی خود می‌نویسد: "هر کس بیرو نقطه نظر دموکراسی یعنی حل مسایل کشور به دست توده مردم است بخوبی می‌داند بین پایه سرانی سیاست‌بازان تا تصمیم توده‌ها "فاصله عظیمی وجود دارد" توده‌های اهالی به بهترین نحوی از زری تجربه روزمره خود به اهمیت روابط جغرافیائی و اقتصادی و رجحان بازار بزرگ و کشور بزرگ واقفند و فقط تصمیم به جدا شدن می‌گیرند که ستمگری ملی و اصطکاک‌های ملی زندگی مشترک را کاملاً "غیر قابل تحمل نماید و به کلیه مناسبات گوناگون اقتصادی بایند بزند" در چنین موزدی هم تکامل سرمایه‌داری و آزادی مبارزه طبقاتی به سود جدا شوندگان تمام می‌شود.

شما کردستان ایران را به سرزمینهای فئودالی قرون هفده و هیجده اروپا تشبیه کرده‌اید که جدائی ملی به رشد پرولتاریائی کردستان ایران منجر خواهد شد و ما را یک گام دیگر به انقلاب سوسیالیستی نزدیکتر خواهد کرد. ما می‌پرسیم پس این تکامل کردستان به چه نحوی بوده که امروز "پرولتاریائی کُرد" قادر شده مسلح شود و از حقوق خود دفاع کند؟ چه تشابهی بین پرولتاریائی نوزاد قرون هفده و هیجده که دنباله‌چ بورژوازی بود با پرولتاریائی قرن بیستم در کردستان وجود دارد؟ آیا همین کافی نیست تا از فرمولهای کتابی دست برداریم و مسئله ملی را در ایران مشخص ارزیابی کنیم. کجا ستمگری ملی در ایران شبیه آن چیزی است که بین خلق عرب و کُرد و یا ترک و کُرد در عراق و ترکیه و سوریه وجود دارد؟ کجا در این کشورها سنن مشترک فرهنگی و تاریخی بین این خلق‌ها وجود دارد؟ در مورد خلق کُرد ایران وضع طور دیگری است. در ایران جانی برای نفرت ملی نیست و نبوده است. خلق‌های ایران دارای سنن مشترک فرهنگی و تاریخ مشترکند. کجا می‌شود نقش عظیم آذربایجان را در انقلاب مشروطیت و این همسرزشتی عظیم را به فراموشی سپرد. درک شما از "مسئله ملی" کُرد و یا "مسئله ملی" به طور کلی در ایران درک کتابی است شما گرجی، ارمنی و ویکاروس در ایران می‌بینید؟ شما مللی را در ایران می‌بینید که به زور شمشیر تزاریم به ایران منحق شده‌اند و مورد تفسیفات حقوقی قرار گرفته‌اند، فاقد هر گونه همسرزشتی اقتصادی و مبارزاتی‌اند و به علل تبعیضات ملی و نه ملرومات تقسیم کار جهانی امپریالیستی به عقب ماندگی اقتصادی دچارند. شما در کشوری فرصی زندگی نمی‌کنید در محدوده جغرافیائی نامعنی بسیند. آن کس که امروز وظیفه دامن زدن به نفرت ملی را بگردن گرفته شما هستید تا حقانیت "حزب" خود را ثابت کنید. شما می‌گویید: "... ما اگر در سایر نقاط ایران جنبش اعتلاء نداشته

به این اظهار نظر خود دقت کنید: "بعضی از رفقا روی این موضوع تکیه کردند که خود زحمتکشان کردستان علاقمندند و خوشحالند از این که "کومله" می‌خواهد با سایر کارگران ایران و با جنبش انقلابی در بغیه نفاط ایران متحد شود". (چقدر عالی و چقدر واقعاً قابل ارجح است - توفان) برای این که آن‌ها با همان عقل سلیم خودشان مسئله را این طور تحلیل می‌کنند: "اگر موقع تعویض قدرت در تهران برسد، ما فقط به اتکای جنبش کردستان نمی‌توانیم آن سهمی را که باید در تعیین قدرت سیاسی داشته باشیم. اگر از حالا متحدینی در بغیه ایران نداشته باشیم، متحدینی که فردای تعویض و انتقال قدرت فردای یک قیام دیگر و یا هر تحول سیاسی دیگر، بتوانند از امر ما دفاع کنند، ما دوباره همین آش و همین کاسه را خواهیم داشت و دوباره ستم گران بر خلق کرد، بر کرسیهای حکومتی در تهران تکیه خواهند زد و کومله با کانی متحد می‌شود که از حالا این حقوق را برای خلق کرد به رسمیت شناخته‌اند." "حزب کمونیست کومله" این استنتاجات عقل سلیم را که نمونه تبلیغات خود "کومله" است و نه وجدان آگاه یک کارگر کمونیست کرد برای تشکیل "حزب کمونیست" به سبک جدید، ارائه می‌دهد. در تمام این اظهار نظر فقط بوی کاسیکاری به مشام می‌آید. اتحاد با کمونیست‌های سایر خلق‌های ایران نه از نقطه نظر مصالح انقلاب پرولتاریائی در ایران بلکه از نقطه نظر "حساب خلق من"، در روز تقسیم غنایم، مطرح می‌شود. کدام کمونیستی حق دارد به مسئله قدرت سیاسی حزب واحد کمونیست آتیه از نقطه نظر ترکیب ملی دولت و یا ترکیب ملی حزب نظر افکند، این که مسلماً شکلی از تجمع خلق‌های ایران برای طرح خواستها و تصمیم‌گیری‌ها بوجود خواهد آمد و مثلاً مجلس عمومی خلق‌های ایران خواهد بود یک امر است و این که قدرت سیاسی نه بر اساس طبقاتی بلکه بر اساس ملی تقسیم شود امر دیگریست. آن تقسیم قدرت سیاسی که اتفاقاً بر اساس همان عقلهای سلیم مبتنی بر تفاوت ملی باشد، جز ابزار ستم ملی چیز دیگری نخواهد بود. تنها کسب قدرت سیاسی بطور کامل در دست حزب واحد پرولتاریائی ایران بدون دادن رشوه و سهامی به این یا آن خلق، به این یا آن گروه، ضامن سوسیالیسم، ضامن وحدت دموکراتیک همه خلق‌های ایران است. حزب کمونیستی که نه بر اساس ملیتها و گروهیندیهای قومی، مذهبی، فرهنگی، تاریخی بلکه مبتنی بر وضعیت واحد طبقه کارگر شکل گرفته باشد، تنها سازمانی است که قادر است این عدم تساری را از بین ببرد. در این حزب، کمونیست‌ها عضوند، کارگران آگاه عضوند، صرفنظر از این که به کدام ملیت تعلق داشته باشند. بگریستن به متحدین از این نظر که روز تقسیم غنایم سهم ما را هم در نظر بگیرد، تنزل یک متحد تا سطح یک پارتی، محاسسه کاسیکارانه برای روز مبادا، جلب نظر برخی غیرکُرد و حفظ آن‌ها برای استفاده از آن‌ها برای یک شرایط غیر قابل پیش‌بینی است. کومه و ریش پهن بودن "کومله" ناشی از همین حسابهای بازاریست که مبادا

حق تعیین سرنوشت...

که رسماً اعلام نموده خواهان جدائی از ایران نیست. در اینجا "مسئله ملی" "حزب کمونیست"، "مسئله ملی" بدون بورژوازی خواهد شد. مبارزه ملی خلق کرد نیز هم اکنون مبارزه ملی بدون بورژوازی خواهد شد. در این صورت مبارزه کنونی نه بر اساس تضاد منی بلکه بر محور تضاد کار و سرمایه خواهد گشت. هدف شما عملاً این نیست که با طرح "مسئله ملی" مانع فریب پرولتاریای کرد توسط بورژوازی گرد شوید، هدف شما تفرقه در صفوف پرولتاریای ایران با این خیال راهی و جمله پردازی به ظاهر انقلابیست که اگر بورژوازی به جدائی راضی نباشد چرا پرولتاریا جدا نشود. منافع پرولتاریای کرد در جدائی کردستان نیست، این فقط در مخیله شماست. منافع پرولتاریای کرد در انترناسیونالیسم پرولتری و حزب واحد طبقه کارگر ایران است که باید رهبری مبارزه مردم ایران را برای استقرار نهائی سوسیالیسم در ایران فراهم آورد که در چارچوب آن تساوی حقوق و وحدت داوطلبانه همه خلق‌های ایران تحقق پذیرد. شما شوینیم خرده بورژوازی کرد را جایگزین انترناسیونالیسم پرولتری می کنید و می خواهید با وصله پینه هائی از مارکسیسم آن را آرایش دهید.

شما در مخیله خود حاسباتان را از ایران جدا می کنید، شما در واقع حاسباتان را از کمونیست‌های ایران، از پرولتاریای ایران، از همسنگی سایر خلق‌های ایران جدا می کنید. وگرنه ارتجاع ایران که اتفاقاً اهل حساب و کتاب است و آن را خوب تا بحال نشان داده حاسباتان را کف دستتان می گذارد. شما حاسباتان را از ارتش جمهوری اسلامی چگونگی جدا می کنید؟ وقتی سربازان و پاسداران اسلام همراه با پیشمرگان کرد مسلمان برای قتل عام شما می آیند به کدام مرجع حسابرسی آن‌ها را مراجعه می دهید تا حاسباتان را نرسند؟ شما اگر حتی صد بار دیگر هم به ارتجاع ایران و عراق و ترکیه و سوریه بگوئید که ما حاسمان را از شما جدا کرده ایم به بیماری ناسیونالیسم سبک معزانه ای که از واقعیات به دور افتاده آفرین می گویند، به ریش شما می خندند و با فریادهای شادی مستانه که شما در واقع حاسباتان را از همه خلق‌های برادر در عمل جدا کرده اید و در مخیله خود آن را به حساب تزویه حساب با ارتجاع منطقه گذارده اید شما را آن چنان حسایی و حساب‌رسانه زیر ضربه بگیرند که سرانجام ناچار شوید به همه خلق‌های منطقه و پرولتاریای ایران و منطقه حساب پس دهید. شما فرض می کنید که قادرید استراتژی خودتان را در مقطعی که آن را دقیقاً تعریف می کنید "درهم شکستن و برچیدن نیروهای سرکوبگر و کسب حق تعیین سرنوشت" است، تحقق بخشید و اضافه می کنید که این هم "در شرایطی تحقق پیدا کند که در فیه ایران ارتجاع حاکم باشد" و آنوقت می روید کردستان سوسیالیستی ایجاد می کنید. قدرت تخیل رفقا بی نظیر است. اگر شما قادر شوید بساط نیروهای سرکوبگر را درهم بشکنید و آن‌ها را برچینید که دیگر حکومت جمهوری اسلامی سرنگون شده است و حضور خارجی نخواهد داشت، زیرا حکومتی که این قدر

مورد نفرت مردم است و اتفاقاً بر همان "نیروهای سرکوبگر" تکیه دارد یک دقیقه هم نمی تواند بدون آن "نیروهای سرکوبگر" که شما درهم شکسته و بساطشان را برچیده اید بر سر پا ماند. آنوقت شما چطور بدون این که بدانید شکل آینده ایران دموکراتیک و چه با سوسیالیستی چگونه است، فوراً کشور جدائی تائیس می کنید؟ اگر شما بخواهید جمهوری سوسیالیستی کردستان را ایجاد کنید نه تنها باید نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی را درهم شکنید بلکه باید نیروهای سرکوبگر "حزب دموکرات" و سایر نیروهای بورژوازی کرد را سرکوب کنید، نکنند شما فصد دارید حاسباتان را از پرولتاریای ایران جدا کنید تا حساب دیگری برای "حزب دموکرات" باز کنید و متحداً زیر پرچم دروغین سوسیالیسم "مرکزیت انقلابی" به خواستهای بورژوازی کرد تحقق بخشید؟ این همه تناقض در نظریات شما از کجا سرچشمه می گیرد، از ناسیونالیسم خرده بورژوازی که می خواهد با آرایش تئوریهای مارکسیستی-لنینیستی آن را قابل خوردن برای جنبش کمونیستی ایران نماید، خیر حضرات اگر شما برای سوسیالیسم در کردستان سرمایه داری مبارزه می کنید، آنوقت حاسباتان را از حساب بورژوازی کرد جدا کنید و نه از پرولتاریای ایران تا ما حداقل بفهمیم که سیاست شما یک اشتباه تاکتیکی و نه ناسیونالیسم خرده بورژوازی است.

"حزب کمونیست" در عرصه اتفاقیای درسته در گوههای کردستان امر برش نشسته تده و در گرماگرم سخن پراکنهای خود به ناگهان می گوید "ما نمی توانیم از کشور سوسیالیستی خود در حد توان خود دفاع کنیم؟ چرا نمی توانیم، البته در حد توانتان که نتیجه ای جز شکست ندارد حتماً می توانید - (نوفان) ما به راحتی می توانیم، البته در همان حد توان - (نوفان) سربازگیری بکنیم، عضو سازمان ملل بشویم، اسلحه بخریم، مالیات بگیریم، اسلحه تأمین کنید، وام بگیریم، سرمایه گذاری کنید... به منابع طبیعی دست پیدا کنید و استخراج کند و بفروشد، چرا نمی شود (جل الخالق - نوفان) مگر اسرائیل چقدر جمعیت دارد، مگر کویت چقدر جمعیت دارد، مگر می شود به سادگی حمله کرد و کویت را گرفت. فرض برای خود آمریکا (عجب فرض منطقی - نوفان) چون که فقط قشون قضیه را تعیین نمی کند این که یک منت خودش را به صورتی متعین کرده باشد و باور کرده باشد که ملتها و کشورهای دیگر وی را به رسمیت شناخته باشند خودش سنگرهای مشخصی است. در سازمان ملل هواری می کشیم که سربازان ایتالیائی و سوئدی بیایند دم جاده بایستند و مانع حمله شوند. ما باید به سوی یک خاکمیت مشخص پیش برویم - ما باید کشور در مقابل کشور بوجود می آریم و به همه اعلام می کردیم که جنگ است حالا ما می فهمیم که چه خطی در عرض این چهار سال کرده ایم (حقیقتاً ما به رفقا این همه قدرت خیال پردازی را تریک می گوئیم) شما می خواهید عضو سازمان ملل بشوید، چگونه؟ با کدام پستوانه بین المللی؟ و یا بانک که کدام نیروی داخلی که بخشی خود مختار در داخل ایران و به نام

"حزب دموکرات" و بخشی در داخل ایران با ادعای استقلال و به نام "کوهله" با کدام پول بین المللی میخواهد بدون راه اندازی تولید و مبادله بازرگانی اسلحه بخرد؟ آیا تا ابد می شود به تضاد ایران و عراق که طعم تلخ آن را ملا مصطفی بارزانی چشید دل بست؟ شما میخواهید وام بگیرید، از چه کشوری؟ با کدام پستوانه ای و با چه شرایطی؟ ما از منابع طبیعی که شما صحبت میکنید خبر نداریم چه بهتر بود آن‌ها را برای اطلاع عموم اعلام میکردید تا ما هم میدانستیم این منابع ارضی و ارزی شما در کجاست؟ شما که به کلی به هذیان گویی مبتلا شده اید به ناگهان به این استدلال صوری و مضحک متوسل می شوید که مگر می شود به اسرائیل و کویت حمله کرد؟ چه کسی باید حمله کند؟ آمریالیسم آمریکا که به نوکراتش حمله نمی کند، آن‌ها را در مقابل سایرین تقویت می کند. این چه قیاس مع الفارق است؟ فرض حمله آمریکا به کویت که حقیقتاً تصویر بدون شرح است و ما فکر می کنیم همینطوری از دهن رفقا در رفته است و زیاد هم خودشان به آن اعتقادی ندارند. اما شما می نویسید مگر اسرائیل چقدر جمعیت دارد. و بعد نتیجه می گیرید با چند صد هزار نفر قادر خواهید بود خود را با اسرائیل مقایسه کنید. شما استعداد عجیبی در شیوه برخورد متافیزیکی دارید. پدیده های جهانی را بدون ارتباط با هم و به طور مطلق و مجرد در نظر می گیرید. عامل جهانی برای شما حرف یوچ است. تناسب قوای طبقاتی در عرصه داخلی و خارجی که بسیار هم عینی است و نباید از طرف یک سازمان سیاسی جدی نادیده گرفته شود، از نظر شما می افتند. طبیعی است که آسما خلق کرد، اشتیاق پرولتاریای کرد برای نیل به سوسیالیسم و یا تلاش و مبارزه سختی نایدی خلق‌ها علیه امپریالیسم و ارتجاع برای نزدیکی و حتی یک گام نزدیکی به استقلال و آزادی و دموکراسی و سوسیالیسم توسط هیچ بیرونی نمیتواند درهم شکسته شود و همین امر هم هست که همه خلق‌ها را نا الهام از این واقعیت، با الهام از بیروزی سایر خلق‌ها، تجارب خود، وضعیت اجتماعی و سیاسی کشور با مبارزه بر امید و بی امان برای ترقی و تعالی می کشاند. اما این حکم عمومی که در مقیاس تاریخی حتماً صحیح است در شرایط مشخص به ترکیب تناسب قوای طبقاتی به عوامل داخلی و جهانی وابسته می گردد. در غیر این صورت هیچگاه هیچ خلقی نمی بایست در تاریخ مبارزه خود جانی برای شکست و آموزش از شکست باز گذارد. در غیر این صورت همواره باید همه خلق‌ها در هر شرایط و هر وقت اراده می کردند، به صرف این تمایل شاهد بیروزی را در آغوش می گرفتند. کسی که این دو جهت مسایل را ببیند و بک طرف را مطلق کند اساساً رهبر سیاسی نیست. کسی که اراده خلق‌ها و توان آن‌ها را برای مبارزه نبیند، امید آن‌ها را در نظر نگیرد، امکان کسب بیروزی را از دیده بیاندازد و نظری تسلیم طلبی و ناچاری و تن دردهی را تسبیح کند همانقدر خطا کار است که خلقی را بدون در نظر گرفتن تناسب قوای طبقاتی با دلداری توسط جمله پردازیهای زیبا در جنگی ادامه در صفحه ۷

حق تعیین سرنوشت...

نابرابر به مسلخ برسد. شما می‌توانید قشون تعیین کننده نیست. البته قشون تعیین کننده در بازداشتن حرکت تاریخ نیست، تاریخی که توده‌ها در مبارزه با همین قشونها می‌سازند. قشون نمی‌تواند اراده خلق‌ها، آمال و آرزوهای آنها را با کشتار از بین ببرد، اما قشون در شرایط نامناسب ترکیب فزاینده‌ای می‌تواند کشوری را هم به خاک و خون بکشد. شما که حسابتان را می‌خواهید از همه خلق‌های منطقه و کارگران و زحمتکشان جدا کنید و قشون جمهوری اسلامی را به بهانه جدیدی تقویت کنید و با دست خودتان آنها را در کنار ترکیه و عراق و سوریه قرار دهید و در ضمن بورژوازی کرد را هم بر محور تضاد کار و سرمایه بکشید و با اعلام جمهوری سوسیالیستی کردستان، آمریکا و شوروی را هم علیه خود برانگیزید، به چه چیز دل بسته‌اید، به چه چیز تحلیل خود را استوار کرده‌اید؟ کدام عامل داخلی و عامل خارجی را برای چنین اقدام زودرسی که باید در عرض چهار سال انجام می‌شد در نظر گرفته بودید و یا گرفته‌اید؟ ما با شما هم عقیده‌ایم که قشون جمهوری اسلامی صد بار دیگر نیز کردستان را بکوبد، باز کردستان برمی‌خیزد و به سوی سوسیالیسم می‌رود و تجربه دو شکست قبلی این را ثابت کرده است. اما قشون در تغییر ماهیت پدیده تعیین کننده نیست، در این که رشد کند یا نه، سریع رشد کند یا کند رشد کند اتفاقاً تعیین کننده است، بدون قشون آمریکا خلق ویتنام ده روزه پیروز می‌شد. بدون یاری جهانی به خلق ویتنام این خلق باید سمراتهای زیادی را تحمل می‌کرد تا شاید برای امپریالیسم آمریکا متناهی می‌توانست عقبه کند. پیروزی خلق ویتنام ناشی از اراده این خلق، تکیه به نیروی خود، پشتیبانی خلق‌ها و کشورهای جهان و در یک کلام ترکیب تناسب قوای طبقاتی در عرصه داخلی و بین‌المللی بود. متأسفانه خلق ظنار نتوانست پیروز شود زیرا وضعیت بین‌المللی برای پیروزی وی فراهم نبود. شما اصول دیالکتیک، اروپایی واقع‌بینانه سیاسی، تجربه اندوزی از تاریخ را به بازی گرفته‌اید و صرفاً بر اساس شور و توق اظهار نظر می‌کنید. شما می‌توانید در اتفاقات کارتان وقتی سربازهای جمهوری اسلامی ممالک اسلامی عراق، ترکیه، سوریه و ایران در شرایط انفرادی کامل شما در اثر سیاست ناسیونال بورژوازی، دامن زدن به نفرت ملی، دست زد به همستگی و همکاری سایر خلق‌های ایران برای سرکوب شما فرا می‌رساند به آنها بگویند که اصول دیالکتیک خود ساخته شما چیز دیگری را می‌گوید، به آنها نشان دهید که شما سباه روی سفید نوشته‌اید که قشون تعیین کننده نیست، به آنها بگویند که سیاست شما تاکنون درست بوده و آنها را قانع کنید که شما خواب می‌بینید و مورد تهاجم و سرکوب نیستید. شما ارزیابی روشنی نداده‌اید که ترکیب تناسب قوای طبقاتی در عرصه داخلی و جهانی چگونه است که امکان کردستان سوسیالیستی را پذیرا می‌شود و وضعیت طوری خواهد بود که شما در تکالیف اختلافات می‌توانید به قید حیات برای مدت طولانی و یا شاید هم برای همیشه ادامه

دهید، باز هم با همان برخورد متافیزیکی دست به دامن سازمان ملل می‌شوید و برای خود شانس موفقیت محاسبه می‌کنید. بر اساس کدام عامل این همه خوشحیالی در مغیله شما هست. شما که از قشون خارجی نمی‌توانید به ناگهان از سازمان ملل، سازمان مللی که در مقابل کشتن بی‌تربس لوسومیا کاره‌ای نبود، جلوی توطئه‌های آمریکا را در نیکاراگوئه نمی‌توانید بگیرد. سازمان مللی که بر ضد توطئه امپریالیسم انگلستان علیه آرژانتین کاری از پیش برد، سازمان مللی که نتوانست جلوی تجاوز هند را به پاکستان بگیرد، سازمان مللی که سالها از عضویت چین توده‌ای که صدها برابر بزرگتر از کردستان چه از نظر مساحت، چه جمعیت، چه از نظر توان اقتصادی و پشتوانه بین‌المللی بود جنو گرفت. سازمان مللی که سربازان صلحش طلا به داران جنگ‌اند می‌خواهد که برای حفظ مرزهای جمهوری سوسیالیستی کردستان مستقل بین مرزهای ایران، عراق، ترکیه و کردستان شما سربازان ایتالیایی و سرلندی - حتماً از این جهت که کمتر امپریالیست‌اند - بیاده کند تا استقلال شما را به رسمیت بشناسد. شما که از قشون خارجی ترس ندارید دیگر قشون خارجی از نوع "صلح آمیزش" را برای چه می‌خواهید؟ شما از سربازان امپریالیستها می‌خواهید که ادعاهای دولت ایران را که آنها آن را به رسمیت می‌شناسند و روابط دارند نادیده گرفته بر سر جاده برای جلوگیری از حمله ایران یا عراق که حتماً از هیت ایتالیایی‌ها و سوندیها می‌ترسد بایستند که آنها از جاده‌ها به شما حمله نکنند. منظورتان جاده سردشت است؟ مشکل هوایماها را چکار می‌کنید؟ حال اگر خمینی با یک جهاد اسلامی کار سربازهای بی‌بنا سازمان ملل را توسط سربازان اسلام ساخت و این نار هم مثل همیشه به به مناسبات بین‌المللی واقعی نهاد، تکلیف شما چه می‌شود؟ و در آخر که بسیار در عالم هیروت غرق شده‌اید و فراموش کرده‌اید که ده دقیقه قبل اظهار کرده بودید: "ما اگر در سایر نقاط ایران جنبش اعتلاء نداشته باشد، ارتجاع حاکم باشد و برای آینده دور این رکود وجود داشته باشد ما جدایی کردستان موافقت می‌کنیم"، به ناگهان ما یک چرخش در گرماگرم بحث می‌گیرید: "حالا می‌فهمیم که چه خطی در عرض این چهار سال کرده‌ایم، ما باید کشور در مقابل کشور بوجود می‌آوردیم". پس آن دوره طولانی و "آینده دور" از چهار سال هم کمتر شد، چهار سالی که به گذشته بعید تعلق دارد. ما نمی‌فهمیم که این انتقاد از خود جدید شما را قبول کنیم یا آن قسم اولی را که شرط ایجاد کشور مستقل سوسیالیستی کردستان را حاکمیت طولانی ارتجاع حاکم در ایران قلمداد کرده‌اید؟ شما می‌گویید: "نیروی یشمگه تحت مرکزیت کومه خواهد بود انتخاب می‌کند و بخشی از حزب کمونیست است. در اساسنامه این حق به رسمیت شناخته می‌شود که در مذاکره با دولت مرکزی نام کومه و نه بنام حزب کمونیست شرکت کند. اگر می‌خواهی با دیگر برادران کردت همکاری کنی و مبارزه کنی و امرت با اعران‌ها گره خورده می‌توانی بروی با نام خودت با آنها مذاکره کنی،

بنام خودت با آنها قرارداد امضاء کنی، در مراجع بین‌المللی برو، در سازمان ملل برو و بنام خودت صحبت کن". رفا که حساب کومه را از همه قید و بندهای سازمانی آزاد کرده‌اند و می‌تواند از بالای سر حزب کمونیست بهر کاری که طبعش می‌گیرد دست بزند و این حق را در اساسنامه نیز به وی می‌دهد که در دل "حزب کمونیست" میشود "حزب کمونیست" قدرتمندتری وجود داشته باشد و در واقع در جو کردستان تسلیم ناسیونالیسم کرد می‌شوند مدعی هستند "به این ترتیب ما دست ناسیونالیسم را از پشت می‌بندیم که کاک خالد نتواند پروتاریا را بدیال خود بکشد. ما به این ترتیب جلوی تقویت ناسیونالیسم را می‌گیریم". آفرین بر شما، حقیقتاً که با ایجاد حزبی در دل "حزب کمونیست" که می‌تواند به سازمان ملل برود و بنام کومه و نه "حزب کمونیست" صحبت کند، منافع منی کرد را اولی تر از منافع پروتاریای ایران بداند، با دولت ایران به مذاکره پرداخته و تصمیم بگیرد و قرارداد امضاء کند، به زحمتکشان کرد بگوید که حساب حزب طیفه کارگر آن‌ها جدا از حزب طیفه کارگر ایران است و در اساسنامه حقوق ویژه‌ای دارد که بالاتر از ویژه‌گی وحدت طبقاتی کل طیفه کارگر است، حقیقتاً نه تنها دست کاک خالد را از پشت سته‌اید بلکه دهانش را نیز سته‌اید و حرفهایش را شما می‌زید.

شما نمی‌فهمید که اگر وظیفه کمونیست‌های غیر کرد به رسمیت شناختن حق خود تعیین سرنوشت ملل تا سر حد جدالیست یعنی تساوی حقوق ملی است وظیفه کمونیست‌های ملتی که برای تساوی حقوق ملی مبارزه میکنند شعار وحدت و انترناسیونالیسم پرولتری است و توصیه به جدالیست. همه دیالکتیک "مسئله ملی" در این است. شما فقط برای کمونیست‌های غیر کرد تکلیف تعیین میکنید و گویی کمونیست‌های کرد هیچ مسئولیتی بر دوش ندانسته و باید سینه‌زبان بدنال بورژواهای کرد روان شده و به زحمتکشان کرد بگویند، دیدید اتهامات بورژوازی کرد نا روا بود و کمونیست‌های غیر کرد نیز با تساوی حقوق ملت کرد موافق بودند؟ تا اینجا البته کمونیست‌های کرد فقط به نفع بورژوازی کرد تبلیغ کرده‌اند و نه به نفع سوسیالیسم و نه نفع مبارزه طبقاتی. تا اینجا اولویت با وجهه ملی و نه وجهه طبقاتی بوده است. پس چه موقع کمونیست‌های کرد می‌خواهند بورژوازی کرد را سرنگون کنند؟ چه موقع زحمتکشان کرد را که با روحیه ناسیونالیستی و نه انترناسیونالیستی پرورش داده‌اند علیه همین بورژوازی که حالا ناجی سان پرچم وحدت ملی را به کف گرفته بسیج خواهند کرد؟ آیا در آن موقع از جانب بورژوازی کرد تنهیم نخواهند شد که این کمونیست‌های کرد جاسوسان دولت همسایه‌اند و می‌خواهند ما را مجدداً نه زیر سلطه آنها بکشانند. آیا تجارب تاریخی خروارها از این توطئه‌های بورژوازی را نشان می‌دهد؟ آیا آن وقت برای سرکوب کمونیست‌ها همان احساسات شوونیستی که دست پخت همان کمونیست‌ها بود سود نخواهند جست؟ یا باید بگوئی

حق تعیین سرنوشت...

که کمونیست‌های کرد به تخیل دچارند و با باید بگویند که آن‌ها نیز گردند و نه کمونیست. آن‌ها پوشش کمونیستی را برای استار تئورهای ملی خود بر تن کرده‌اند و خرشان که از پل گذشت هم‌رنگ جماعت خواهند شد و به ریش "اتحاد مبارزان کمونیست" نام یکی از گروه‌هایی که در وحدت با کومله حزب کمونیست ایران را تاسیس کرد، مبانی تئوریک شکل جدید را شالوده ریخت و سپس نامش را به حزب کمونیسم کارگری تغییر داد-توفان) خواهند خندید.

(۱) روح همان استنتاج در بحث سمینار در این نقل قول حلول میکند.

فرض کنید در مقطعی جنبش انقلابی کردستان بتواند به استراتژی ما در این جنبش مسلحانه که عبارت از درهم شکستن و برچیدن نیروهای سرکوبگر و کسب حق تعیین سرنوشت از راه قهرآمیز است تحقق ببخشد و این هم در شرایطی تحقق پیدا کند که در بقیه ایران ارتجاع حاکم باشد و یا این که ما با یک‌دوره رکود نسبتاً طولانی مبارزه طبقاتی روبرو باشیم که دورنمایی برای اعتلاش نمی‌بینیم. آیا در آن صورت، مجاز و منطقی نخواهد بود که کردستان در صورت توانائی حساب خود را از ایران جدا کند؟ مگر ما حق تعیین سرنوشت برای ملت‌ها را فقط برای این به رسمیت می‌شناسیم که هر موقع بورژوازی مصلحت دید از آن استفاده کند؟ چرا موقعی که مصالح مبارزه طبقاتی پروتاریا، امر دموکراسی و سوسیالیسم چنین چیزی را ایجاب کند، خود طبقه کارگر باستانی از این حق جدائی استفاده کند؟" (ادامه دارد)

کمک مالی

رفیق کارگر از سوئد ۲۰۰ کرون

انتشارات جدید توفان

۱- در افشای تروریسم دولتی

جمهوری اسلامی

۲- کردها و مبارزه آزادیبخش

اثر اسماعیل پیشکچی برگردان

سهند.

۳- سالنامه توفان سال چهارم

از شماره ۳۷ تا ۴۹

۴- سالنامه توفان سال پنجم و

ششم از شماره ۵۰ تا ۶۴

عسس بر...

نازیها و فاشیستها در آلمان و ایتالیا و فرانسه و اسپانیا و پرتغال و... حاکی از این واقعیات است.

مبارزه بورژوازی با کمونیستها فقط در عرصه ایدئولوژیک و سیاسی انجام نمی‌گیرد. این تنها بخشی از کار است. مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی و تشدید خفقان شاید بتواند فقط بخشی از کمونیستها را مایوس و دلشکسته کرده و به آنجا منجر شود که از مبارزه دست بردارند و یا بدامان بورژوازی بخزند. ولی کمونیست‌های مومن که کمونیسم را بعنوان یک نظریه علمی فهمیده، هضم کرده و پذیرفته‌اند محال است فریب این تبلیغات بورژوازی را بخورند. ولی بورژواها می‌دانند که ایده‌ها باید به نیروی مادی بدل شوند. برای اینکه ایده‌ها به نیروی مادی بدل شوند به کادر نیاز است و به این نیاز است که کادرها با روش‌های مناسب بتوانند ایده‌های درست را بمیان توده طبقه کارگر ببرند. در اینجا سخن بر سر تشکیلات و حزب کمونیستی است. بدون حزب طبقه کارگر، طبقه کارگر قادر نیست خود را نجات دهد. این حقیقت از چشم بورژوازی و ارتجاع پوشیده نیست. آنها در فکر آنند که از پیدایش تشکیلات کارگری جلو گیرند و آنها را در همان نقطه خفه نمایند. شما در تجربه خود می‌بینید که بسیاری آثار کمونیستی در ممالک سرمایه‌داری و حتی ارتجاعی و تا حدودی حتی ایران قابل ابداع است ولی بورژوازی این عمل را خطرناک ارزیابی نمی‌کند. آخوندها حتی حاضر خواهند شد همه "کمونیست‌هایی" که عقاید خود را حفظ کرده ولی به سازماندهی دست نزنند و خیالات "بد" در مغز خود نداشته باشند بپذیرند. این یک مسئله زمانی است. آنچه ما می‌خواهیم روی آن نکیه کنیم این است که بورژوازی و ارتجاع در عرصه تشکیلاتی نیز با کمونیستها به مبارزه برخاسته، آنها را شناسائی کرده و درهم می‌شکند زیرا از این طریق است که رابطه بین تئوری و پراتیک را قطع کرده، کادری با تجربه کمونیستی را نابود کرده و مانع می‌شود که ایده‌های درست به نیروی مادی بدل شوند.

فقدان تشکیلات یعنی بقای بورژوازی و ارتجاع. ما ایرانیها هر چه بیشتر در مورد اهمیت تشکیلات بگوئیم کم گفته‌ایم. این است که باید تشکیلات را از گزند دشمنان حفظ کرد تا تداوم کار تکامل انقلاب فراهم باشد.

از اینجاست که باید به لزوم تشکیلات و کار مخفی در عرصه تشکیلاتی پی برد. کمونیستها وقتی از کار مخفی صحبت می‌کنند از تجربه بیش از صد سال جنبش کمونیستی سخن می‌رانند. از این می‌گویند که مبارزه طبقاتی مبارزه‌ای سخت بیرحم و با قربانیان فراوان است. در این مبارزه جای شوخی نیست، هر کس که فریب "دموکراسی" بورژوازی را بخورد زمینی به مساحت دو متر مربع برایش حاضر کرده‌اند و این در

صورتی است که بزرگواری کرده و جلدش را جلوی گفتارها نیاندازند.

ما فکر می‌کردیم این حقایق روشن قابل تذکر نیست لیکن با شگفتی فراوانی دیدیم که رهبر حزبی که نه کمونیست است و نه کارگری کنگره حزب خود، یعنی بالاترین مرجع تصمیم‌گیری حزب را که بهترین کادری حزب که در اقصی نقاط جهان کار می‌کنند و برای بحث و اتخاذ تصمیم به آن روی می‌آورند کنگره‌ای علنی اعلام کرده و از همه دوستان و دشمنان سوگند خورده طبقه کارگر دعوت می‌کنند تا به این "شفافیت کمونیستی" لبیک بگویند. همه دشمنان کمونیسم نیز از رادیو اسرائیل تا کیهان لندن و سلطنت طلبان و مامورین مخفی و علنی جمهوری اسلامی و سایر سازمانهای جاسوسی به این همه سفاهت و بی مسئولیتی آفرین گفته برای رهبر کبیر این حزب دست زده، برایش عمر طولانی آرزو کرده و وی را بعنوان یک دموکرات که ترسی از کسی ندارد و می‌خواهد به بورژوازی نشان دهد که کمونیستها تسلیم فشارهای وی نمی‌شوند معرفی خواهند کرد. خواننده سخنان این رهبر کبیر را می‌خواند که در رابطه با علنی برگزار کردن کنگره حزب نوشته: "این یک قدم دیگر به جلو در مسیر تبدیل کمونیسم از یک حرکت مکتبی و فرقه‌ای و شبه مذهبی،

به یک حزب سیاسی بزرگ و در دسترس مردم" حقا که چه ادعاهای دهان پرکنی. رهبر کبیر این حزب هنوز خبر ندارد که جنبش عظیم کمونیستی جهان که چهره تاریخ را تغییر داد و نظام استعماری را درهم پاشید و میلیونها انسان را از زیر ساطور سرمایه‌داری نجات داد نه فرقه‌ای بود و نه مذهبی و نه مکتبی. چقدر یک آدم باید نامطلع و یا خود بزرگ بین باشد که به نفی سراسر تاریخ پرافتخار جنبش کمونیستی که مظهر خدمات بزرگ برای رهایی بشریت است بپردازد و فکر کند کمونیسم از زمانی آغاز شده که آنها شروع کرده‌اند کتب کمونیستی را به غلط تفسیر کنند.

جنبش عظیمی که حزب توده ایران قبل از سقوط به رویزیونیسم یعنی در دوره نخست فعالیت کمونیستی خویش در ایران بوجود آورد آنچنان نهادینه بود که هنوز که هنوز است نسل‌های آتیه ایران نیز از آن تغذیه خواهند کرد و تاثیرات اجتماعی آن تا امروز در ایران و منطقه باقی مانده و خواهد ماند و آنوقت شما از حرکات فرقه‌ای سخن می‌رانید! شما خود را به سفاهت می‌زیند و یا اینکه حقیقتاً بی‌خردید؟

حکایت شما حکایت مورچه‌ای است که در لیوان آب افتاده و پنداشته با گروهبک کوچک و ناشناس خود در دریا شنا می‌کند. نهیلسم شما حد و مرز ندارد و فقط برای شادی رادیو اسرائیل و کیهان لندن خوب است.

رهبر کبیر می‌نویسد: "دور کردن کمونیستها و ایده کمونیسم از بستر اصلی جامعه و زندگی هر روزه مردم، ادامه در صفحه ۹"

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم

عسس مرا...

بریدن رابطه حزب با جامعه و طبقه کارگر، یک سیاست آگاهانه دیکتاتورها و رسانه‌های عظیم بورژوازی است و میلیاردها دلار و هزاران شکنجه گاه و میدان اعدام صرف آن شده و میشود. این انزوا و اختفاء حق انتخاب کمونیسم را بعنوان یک آلت‌ناتیو و یک آینده از مردم و طبقه کارگر سلب می‌کند. نباید به این تسلیم شد و ادامه می‌دهد که "اما یک حزب سیاسی... نمی‌تواند به این سناریوی بورژوازی گردن بگذارد".

سخن روشنی است. چون بورژواها خرج زیادی می‌کنند تا کمونیستها را بکشند، این است که کمونیستها باید از اختفاء در آید تا خرج و زحمت بورژوازی کمتر شود و با خیال راحت کلک کمونیستها را بکند.

جالب این است که رهبر کبیر با این فراخواندن اعضاء و کادرهای حزب به شناساندن خود به دشمن طبقاتی که بقول خودش شکنجه و اعدام می‌کند خدمت کرده و این دعوت را با تئوری "رد تحمیل اختفاء" توجیه می‌کند تا با بازی با کلماتیکه پشیری ارزش سیاسی ندارند خود سوزی را به آراید.

هر کمونیستی که بونی از مبارزه طبقاتی برده باشد از این مقدمات که بورژوازی دشمن کمونیستهاست، آنها را تعقیب کرده، به زندان انداخته، شکنجه کرده و اعدام می‌کند و یا از اینکه میلیونها دلار برای یافتن و نابودی کمونیستها خرج صرف می‌کند به این نتیجه منطقی می‌رسد و یا باید برسد که دم لای تله بورژوازی ندهد، همواره هشیار باشد، کار مخفی را با کار علنی و نیمه علنی پیوند دهد و اشکال لازم این مبارزه را بیابد و مانع شود که بورژوازی کمونیستها را صید کرده و نابودشان کند. ولی رهبر کبیر به حزب خود داروی خودکشی تجویز می‌کند و عجیب تر از آن اینکه این حزب غیر مکتبی، و غیر مذهبی و غیر بت پرست این شهید شرنگ را بدون اعتراض، شیدا وار سر می‌کشد و هورا نیز سر می‌دهد و فکر می‌کند چه کشف عظیمی کرده است. این دنباله روی کورکورانه بیک روش مکتبی و مذهبی بدون تعقل بیشتر می‌خورد.

رهبر کبیر پنهانکاری کمونیستی را که موی دماغ بورژوازی است و تا بحال موجبی برای ادامه حیات کمونیستها و جنبش کمونیستی بوده است و ده‌ها سال تجربه موفق جنبش کمونیستی بوده است تحقیر کرده، مذمت نموده و می‌آورد: "جالب است که بخشهای زیادی از چپ رادیکال سالیان متمادی این انزوا و اختفای تحمیلی را داده‌ها و مشخصات و سننهای اثنائی جنبش خویش و منبعث از ذات کمونیسم پنداشته‌اند و حتی تقدیس کرده و نشان انقلابیگری خویش شمرده‌اند".

معلوم نیست کدام فرد یا گروه و یا سازمان دیوانه‌ای اختناق رژیمهای بورژوازی و کشتار کمونیستها را که

منجر به اختفای کمونیستها شده تقصیر ایده کمونیسم دانسته است. رهبر کبیر در کنار دلارهای میلیونی، رسانه‌های تبلیغاتی بورژوازی و دشمنان طبقاتی پرولتاریا اتهامات جدیدی در قالب دیسوی، خاله خرمن به پرولتاریا منتسب می‌کند که تا کنون وسیله افشاء کمونیستها علیه بورژوازی بوده است. تا کنون شکنجه و اعدام کمونیستها لکه تنگی بردامن بورژوازی بوده است ولی گویا از حالا آنرا باید به پای اشتباه کمونیستها بست که خود را علنی نکرده‌اند و به تحمیل انزوا گردن نهاده‌اند. هیچ کمونیستی پنهانکاری را ناشی از ذات کمونیسم نمی‌داند همانگونه که ما در مقدمه این مقاله اشاره کردیم کمونیستها نظریات خود را هرگز پنهان نمی‌کنند، کمونیستها پنهانکاری را ناشی از وجود خفقان و جنایتکاری بورژوازی می‌دانند.

رهبر کبیر ادامه می‌دهند: "حزب کمونیست کارگری مدت‌هاست این سنتهای بدلی را پشت سر گذاشته است. ما می‌پرسیم کدام سنتها را پشت سر گذاشته‌اند؟ پنهان کاری در مقابل دشمن خونخوار طبقاتی؟ از چه موقع خود سوزی و لو دادن خویش و دوستان خویش به پلیس عملی شایسته خوانده می‌شود؟

البته روشن است که حزبی که نه کمونیست است و نه کارگری به علنیگرایی روی آورده و می‌خواهد دل بورژوازی را بدست آورده و بگوید که قدرتهای مطلق از جانب آنها تنیدنه خطری نمی‌شوند. ولی این سنت شما نه نو است و نه اصل بلکه همان کالای بدلی منشویکی و انحلال طلبانه جنبش کمونیستی است که شما حتی نوپرش را هم نیآوردیده‌اید. لیکن به اعتبار همان ماهیت طبقاتی در عمل به همان راه حلها و ایده‌هائی می‌رسید که تفاوت عظیم میان منشویکها و منشویکها را نشان میداد در حدود نود و اندی سال قبل نشان می‌داد. همین است که از مطالعه لنیسم مانند جن از بسم‌الله می‌ترسید.

شما می‌نویسید: "علیت کنگره یک گام منطقی در جهت است که ما در جهت ایجاد یک جنبش قوی کمونیستی و اجتماعی پیونده ایم".

علیت شما گام منطقی در خدمت نفی موجودیت دشمن خونخوار، حبله گر طبقاتی، نفی مبارزه بیرحمانه طبقاتی، قانونی شدن حزبتان در چارچوب پذیرش مناسبات سرمایه‌داری و قانون اساسی آنهاست. علیت شما منطقی است زیرا از منطلق اعتماد به دشمن خونخوار نتیجه می‌شود و بد بحال آن بیچاره‌هائی که فریب این قلبه‌گونی‌ها را بخورند که یا از مبارزه در آینده مایوس خواهند شد و یا حربه‌ای هستند که برانی خود را از دست خواهند داد.

علنی‌گرایی حزبی که نه کمونیستی و نه کارگری است اگر سرمشق دیگران قرار گیرد به تقویت جنبش کمونیستی نمی‌انجامد تنها حزب "کمونیست کارگری" را که نابودی کامل می‌کشد و بزودی چهره منشویکی وی

را بدیگران نیز نشان خواهد داد. شما چنین به خواننده چنین اقیاء می‌کنید که گویا علنی‌گرایی با اجتماعی شدن و قدرتمند شدن مترادف است. شما میخواهید با پوشش اجتماعی شدن و قوی شدن زشتی عمل رو کردن کمونیستها را بپوشانید. مگر کمونیستها فرانسه و ایتالیا و یا اسپانیا در زمان مبارزه علیه فاشیستها علنی بودند؟ خیر! ولی آنها هم قدرتمند بودند و هم جنبش اجتماعی. مگر حزب توده ایران پس از سالهای ۱۳۲۷ حزب علنی و قانونی بود؟ خیر! ولی هم جنبش اجتماعی بود و هم قدرتمند. شما به ریش تمام تجربه صد ساله جنبش کمونیستی خندیده‌اید و نفی این تجربه را اعضاء ساده شما با قیمت خونشان پرداخت خواهند کرد.

شما به "سرگیجه موفقیت" دچار آمده و در دنیای پنداری خود می‌آورید: "حزب کمونیست کارگری از نظر مردم یکی از سه چهار جریان اصلی در صحنه سیاست ایران شمرده می‌شود" و فوراً از این دروغ گویز وار نتیجه غلط نری می‌گیرید که گویا چون شما بخیرال خودتان از نظر مردم شناخته شده و یکی از نیروهای اصلی جامعه محسوب می‌شوید پس: "کنگره چنین حزبی دیگر نمی‌تواند پشت درهای بسته و دور از نگاه مردم و جامعه برگزار شود". شما هنوز نفهمیده‌اید که مردم شما را از روی برنامه، اسامه، شعارهای مطرح شده، خواستها، پاسخهای روشن و راه‌گشا به مشکلات اجتماعی، درجه فداکاری و صمیمیت و بیش از هر چیز از روی نتایج عمل شما در باره‌تان قضاوت خواهند کرد و نه از روی تبلیغات حزبی به سبک انتخابات آمریکائی با دامن‌های کوتاه و یا بی دامن‌های کوتاه، یا موزیکهای گوشخراش و یا با آوازهای دلنواز و زرق و برقهای چشم‌گیر. باین جهت مردم می‌خواهند مواضع شما را در زمان تجاوز عراق به ایران بدانند، نقش شما را در مبارزه با امپریالیسم و استقلال ملی بدانند، نقش شما را در جنبش کردستان از روز نخست حضور شما در آنجا بدانند، آنها مایلند نقش نظر شما را در مورد صهیونیسم و دولت اسرائیل بدانند، و در یک کلام نقش و نظر شما را نه در باره بحثهای بی سر و نه آکادمیک بلکه بر سر موضوعات مشخص سیاسی روز بدانند و... این مسایل است که اعتماد ایجاد می‌کند و نه برگزاری کنگره تشریفاتی و تبلیغاتی علنی که مصوباتش قبلاً به نصیب رسیده و در مورد امکانات مالیش نمی‌توان بخاطر همان پنهانکاری معروف حرفی زد؟! اینکه کنگره‌ای پشت درهای بسته، نیمه باز و یا باز برگزار شود کوچکترین تاثیری در افکار عمومی نخواهد داشت. شما گویا برای هشیاری مردم ارزشی هم قائل نیستید. نظریات است که باید درست باشد و نه پنداربا فیهائی تبلیغاتی و تئوری‌های بدور از پراتیک و من درآوردی و جدا از زندگی واقعی مردم کشور ما.

ادامه در صفحه ۱۱

به حزب طبقه کارگر ایران پیوندید!

دیوار یوگسلاوی...

دسیسه‌ها میلیونها توده مردم بلدرستی یا بنادرستی هنوز از میلو سوویچ دفاع می‌کنند.

امپریالیسم در عین حال بیشرمانه می‌کوشد با یک تیر دو نشان بزند و آن اینکه رژیم ضد کمونیستی و ناسیونالیستی میلو سوویچ را که ادامه همان سیاست گذشته دوران تیتوست و از زمان ریاست جمهوری تیتو این کشور را به آلت فعل امپریالیسم در مقابل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی - استالینی تبدیل کرده بود رژیم کمونیستی و حتی استالینیستی جا می‌زند و با این روش موزیانه کمونیسم را به لجن بکشد.

به نقل از رادیو بی بی سی می‌آوریم: "یوگسلاوی آخرین کشور اروپای شرقی بود که رژیم کمونیستی آن فروپاشید... این واقعیت که سرانجام آخرین رژیم کمونیستی در اروپای شرقی فروپاشیده شد کم‌کم در ذهن مردم جا افتاد" (رادیو بی بی سی ۱۶ مهر ۱۳۷۹).

کسی نیست که نداند این تیتو و همین حزب سوسیالیستهای یوگسلاوی تحت عناوین گوناگون بودند که علیه استالین و علیه کمونیسم تحت نام کشور بیطرف و "راه سوم" مبارزه می‌کردند. کسی نیست که نداند همین حزب حاکم یوگسلاوی بود که کمونیستهای یونانی را که به آنجا پناهنده شده بودند تا بدست قصابان متجاوز انگلیس به یونان در زمان جنگ جهانی دوم نیافتند، از دم تیغ یدریغ گذراند و آنها را به داخل خاک یوگسلاوی راه نداد. حال همان رادیوی امپریالیسم انگلستان به ناگهان کشور ضد کمونیستی یوگسلاوی، این متحد سابق امپریالیسم غرب را "کمونیستی" می‌خواند تا خطاهای میلو سوویچ را به پای کمونیسم بنویسد.

امپریالیسم از هر روشی برای پیشبرد مقاصد کثیف خود استفاده می‌جوید.

علیرغم این فشارها، شانس روی کار آمدن "سوران جین جیچ" بسیار کم بود، وی مجبور شد شخصیت دیگری را بعنوان محلل برای انتخابات کنونی در نظر بگیرد. این فرد کومستابا یک حقوق دان یوگسلاوی است.

"کاستانیکا یک چهره دموکرات و در عین حال دازای تفکر ضد ناتو است. وی تاکنون از ملاقات با مسئولان کشورهای عضو ناتو خودداری ورزیده و حتی مخالف دادگاه بین‌المللی جنایات جنگی در لاهه است... کاستانیکا به صراحت اعلام کرد، جنایتکاران جنگی یوگسلاو را تحویل دادگاه لاهه نخواهد داد" (رادیو بی بی سی).

همین مخالفت جزئی با ناتو توانسته کفه ترازو را بشفع اپوزیسیون سنگین کند.

"کومستابا (کاستانیکا) بر اساس گزارش خیرگزاریهایی غربی در مجلس فدرال این کشور مشکل خواهد داشت چون کرسی‌های مجالس در اختیار متحدان میلو سوویچ است. متحدان میلو سوویچ در دولت صربستان نیز نفوذ فراوانی دارند و..." (همان رادیو).

کیهان لندن که همان سیاست امپریالیستها را مورد حمایت قرار داده و بلندگوی ایرانی فارسی زبان آن است نوشت: "سرانجام جنبش مدنی مردم صربستان به پیروزی رسید و اسلوبدان میلو سوویچ که آخرین دیکتاتور اروپا لقب گرفته بود در یک نطق تلویزیونی خطاب به مردم، شکست خود را پذیرفت" وی اظهار داشت "همشهران ساعتی پیش اطلاعیه‌ای رسمی در یافت کردم که از پیروزی ویسلاو کاستانسکا در انتخابات ریاست جمهوری خبر میداد. این تصمیم توسط نهادی اتخاذ شده که طبق قانون اساسی کشورمان از چنین حقی برخوردار است. به اعتقاد من باید به این تصمیم احترام گذاشت" وی در ادامه سخنان خود اظهار داشت: "حزب سوسیالیست همچنان به عنوان حزبی قدرتمند اما در جایگاه یک حزب اقلیت در صحنه باقی خواهد ماند".

میلو سوویچ پس از دیدار با برنده انتخابات گفت: "این شرایط بسیار به سود حزب سوسیالیست خواهد بود و این حزب را برای پیروزی در دور آینده انتخابات آماده می‌کند".

با توصیف دیکتاتور بمفهوم عامیانه آن از فردی که نتایج انتخابات را برسمیت شناخته علیرغم اینکه در قدرت بوده و همه امکانات سرکوب را در دست داشته حاضر شده است به تصمیم مراجع قانونی گردن نهاده به رئیس جمهور جدید تبریک گفته و بعنوان حزب اقلیت برای دوره بعدی انتخابات حاضر شود، کمی با غرض و درزی روبرو هستیم. این زبان واقعیت نیست، زبان امپریالیسم جهانی است که از حلقوم کیهان لندن بیرون می‌آید.

اتفاقاً این روش میلو سوویچ که هم به ارتش و هم به پلیس و نیروهای امنیتی تکیه داشت و از پشتیبانی وسیع بخشی از مردم نیز برخوردار بود روشی "مدنی" باید به حساب آید زیرا وی بر خلاف تحریکات اپوزیسیون که معلوم نیست جبهه موقتش کی در هم بشکند به روی مردم مانند ۱۷ شهریور در زمان شاه و یا ۳۰ خرداد و ۱۸ تیر در زمان خمینی آتش نگشود و آنها را سرکوب نکرد. برعکس این آقایان اپوزیسیون بودند که کشتار مردم صرب توسط ناتو را برحق جلوه میدادند و با تجزیه یوگسلاوی موافقت می‌کردند. اینها که اکنون خود به قدرت رسیده‌اند دیگر حقوق مردم کوزوو را به رسمیت نمی‌شناسند و آماده سرکوب آنها خواهند بود تا از جدائی شان از یوگسلاوی جلوگیری کنند. روش امپریالیستها

و اپوزیسیون "دموکرات" یکباره برگشته است و حال مدعی هستند که بچه دلیل مردم کوزوو می‌خواهند از یک یوگسلاوی "دموکراتیک" جدا شوند. فشار به کوزوونی‌ها بشدت افزایش یافته است و فعالیتهای خرابکارانه و تروریستی و مافیائی آنها تحت کنترل سربازان ناتو قرار گرفته است.

ما اولین بار نیست که با این استراتژی امپریالیستی روبرو می‌شویم. نیروهای انقلابی جهان و ایران باید جزئیات این اقدامات خرابکارانه، تزلزل زا و تزلزل آفرینی، جنگ روانی و فرمایشی را کنکاش کنند، و با آموزش دقیق از آن خود را برای روز مبادا تجهیز نمایند.

امپریالیسم از همین روش در نیکاراگوئه انقلابی علیه حکومت انقلابی ساندینیستها استفاده کرد. آنها را سالها محاصره اقتصادی نمود. مزدوران خود را در هندوراس تحت عنوان "کنتر" با پول ایران پروراند و دولت انقلابی نیکاراگوئه را به یک جنگ فرمایشی و نابرابر کشانید. در کنار آن عمال بین‌المللی آنها نظایر همین کیهان لندن به جنگ تبلیغاتی علیه حکومت انقلابی نیکاراگوئه دست زدند تا فضای آنجا را بشفع نیروهای ارتجاعی با به اتصال کشاندن مردم و عقیگرد خرده بورژوازی و ترس وی از امپریالیسم و فقر و قحطی و فشارهای گوناگون تغییر دهند و آنوقت با فشار بین‌المللی و تبلیغاتی در یک انتخابات نابرابر عمال خود را به مردم تحمیل کردند و نام انتخابات دموکراتیک را بر آن نهادند و بتدریج به قلع و قمع نیروهای انقلابی مباردت ورزیدند. همین روش را آنها در روسیه بکار بردند و ما شما را به مقالات توفان در مورد انتخابات روسیه و نقش "سیا" و عمال امپریالیسم آلمان رجوع می‌دهیم. یلستین از همین راه بود که صاحب ۱۵ میلیارد دلار شد و امروز مطبوعات دموکراتیک غربی صدای آنرا هم در نمی‌آورند.

امپریالیسم آمریکا از همین روش در کوبا، ایران و عراق استفاده کرده است ولی هنوز موفق نشده اپوزیسیون مورد دلخواه خود را بسازد، اپوزیونی که مورد اعتماد مردم ایران و یا عراق و کوبا نیز باشد. طبیعتاً ترس از قدرت گرفتن نهضت کمونیستی در ایران امپریالیسم را وادار می‌سازد در برخی مناطق دست به عصا راه رفته و نتواند بر سر سیاستش با همه متحدین اروپائی خود به توافق کامل برسد. لیکن باید به ماهیت روش آنها برای اعمال نفوذ "دموکراتیک" در امور داخلی کشورها پی برد و آنرا شناخت و آگاهی مردم را نسبت به آن افزایش داد.

آقای هومباخ مسئول "پیمان تثبیت بالکان" که عامل امپریالیسم آلمان در بالکان بوده و نماینده اتحادیه

دیوار یوگسلاوی...

اروپاست، در سفر اخیر خود به یوگسلاوی نسبت به شایعاتی که از روی کار آمدن مجدد میلوویچ سخن می‌گفت عکس العمل نشان داد و مدعی شد "من به رستاخیز میلوویچ اعتقادی ندارم". ما در بروکسل متوجه شدیم که چه کسانی از میلوویچ جدا شده‌اند. ژنرالها به ما تلفن می‌کردند که سربازان را در سربازخانه‌ها نگاه می‌دارند (عجیب مگر انتخابات آزاد نباید سرنوشت یوگسلاوی را قلم زند، تضمین ژنرالها به امپریالیسم چه معنا دارد. این ژنرالها مگر نوکران اروپا هستند که گزارش خود را تلفنی به بروکسل می‌دادند و می‌دهند؟ - توفان).

وی اظهار داشت: راه تحکیم موقعیت حکومت فعلی یوگسلاوی را اتحادیه اروپا با "یورو" (واحد پول اروپا) فرش خواهد کرد.

رئیس اتحادیه کمیون اروپا آقای رومانو پرودی Romano Prodi چهار میلیارد "یورو" برای کمک به یوگسلاوی در شش سال آینده در نظر گرفته است.

ولی به نظر آقای هومباخ "سوح واقعی" در اثر سرمایه‌گذارهای خصوصی پدید خواهد آمد. در عرض سه تا چهار هفته اخیر وی تصمیم دارد حداقل هیاتی متشکل از ۴۰ نفر سرمایه‌گذاران اروپایی را به یوگسلاوی بیاورد. اشتیاق به این امر بسیار عظیم است. در روزهای گذشته تعداد رومای شرکت‌هایی که بوی با این پرش تلفن کرده‌اند که در صربستان چکار میشود کرد بیش از نصف سال گذشته بوده است که می‌پرسیدند در اروپای جنوب شرقی چه می‌شود کرد (نقل از روزنامه آلمانی زبان "زود دوویچه ساینونگ" مورخ ۱۳ اکتبر ۲۰۰۰).

برای شناخت بشردوستی امپریالیستها همین کافیت که به خبر زیر توجه کنید.

"هواپیماهای آ. ۱۰ رزمی آمریکایی در جنگ یوگسلاوی برای از بین بردن تانکهای ارتش یوگسلاوی از موشک های ضد تانک با اورانیوم غنی شده بسیار سمی استفاده کرده‌اند که با برخورد به تانکها آنها را مذبذب کرده و گرد اوکسید خطرناک اورانیوم را در فضا پخش می‌کرد. آنها با انجام این آزمایشهای غیر انسانی و جنایتکارانه بخش بزرگی از خاک کوزوو و مردم این منطقه را که برایشان به ظاهر سینه چاک می‌کردند به رادیو آکتیو آلوده ساخته‌اند. این آلودگی حتی شامل حال سربازان اتحادیه اروپا نیز شده است.

علیرغم قسم‌های حضرت عباس آمریکا که "این گرد رادیو آکتیو خطری ندارد، دادستان نظامی ایتالیا آقای آنتونیو انتلیسانو Antonio Intelisano در ماه ژانویه گذشته فرمانی برای تحقیق در مورد آلوده شدن سربازان ایتالیایی صادر کرد. حتی متخصصان فرانسوس

نیز از ماه مارس امسال از هوا و خاک کوزوو نمونه برداری می‌کنند تا درجه غلظت رادیو آکتیو در منطقه جنگ را تعیین کنند. البته ناتو در اسناد داخلی خود اعتراف کرده که موشکهای سمی اورانیوم آمریکایی با خطراتی برای سلامتی همراه‌اند.

(نقل از مجله آلمانی زبان اشپیگل مورخ ۲۰۰۰/۱۰/۹ شماره ۴۱).

از این جنایت امپریالیسم آمریکا کسی سخنی هم نمی‌گوید، همه جا سخن از جنایات جنگی میلوویچ است که باید در دادگاه لاهه محاکمه شود. معلوم نیست چرا ممالک جهان باید این دادگاه ویژه روحانیت در لاهه را برسمیت بشناسند و بر امیال تجاوزگرانه امپریالیستها مهر تائید بزنند؟

چرا این دادگاه بیطرف در مورد جنایات جنگی ناتو در یوگسلاوی سخن نمی‌راند و مسئولین آنرا به محاکمه نمی‌کشد؟

راستی چرا این اپوزیسیون "دموکرات" در یوگسلاوی آلوده کردن سرزمین مادریشان را توسط ناتو محکوم نمی‌کنند؟ نکند رنگی در کفش دارند؟

حوادث یوگسلاوی برای ما ایرانیها درسهای بزرگی در پی دارد که باید از آن بیاموزیم. شناخت امپریالیسم، حمایت دروغین از حقوق بشر و حق خود تعیینی سرنوشت خالقها، آلوده کردن محیط زیست و بخطر انداختن جان صدها هزار انسان، نقش تبلیغات امپریالیستی، پوشش خبری جهانی وی برای تحمیل افکار عمومی، دخالت آشکار در امور داخلی ممالک، ایجاد تزلزل روانی و استعمال جنگ روانی برای تحقق اهداف شوم با کارزار عوامفریبانه وسیع و تحقیق کننده، گذشتن از روی صدها هزار جسد و نقض قوانین بین‌المللی و سرانجام کوبیدن جاده سرمایه‌گذاری‌های کلان برای سرمایه‌های اروپایی و آمریکایی برای غارت مردم یوگسلاوی صرفنظر از نژاد، مذهب، ملیت و تعلقات سیاسی. تجزیه یوگسلاوی هنوز پایان کار نیست. بانکان همواره مرکز تضاد منافع ممالک اروپایی بوده است و آتشی که امپریالیستها در آنجا برافروختند با دگنی خاموش نخواهد شد.

مسلماً خلقهای یوگسلاوی نیز راه درست را خواهند یافت و این تنها از طریق تقویت روحیه انترناسیونالیستی و مبارزه با شونیسم و ناسیونالیسم ملی ممکن است. این بلایای جدید که بخشی از برنامه نظم نوین امپریالیسم آمریکا در جهان است، متشاء جنگها، خانمانسوزیها و نفاق‌های کنونی در جهان و ابزار اعمال زور و سوء استفاده امپریالیستی است. فقط کمونیسم است که می‌تواند به این جنایات نقطه خاتمه‌ای بگذارد.

عسس مرا...

شما می‌نویسید: "گمان می‌کنم همه نیروهای اپوزیسیون صحت این اقدام ما و وسعتی که اینکار به فضای فعالیت و تنفس اپوزیسیون از هر گرایشی می‌دهد را درک کرده‌اند. این کنگره همه را یک گام به جلو میبرد.

موازین جدید و پیشروتری را تعریف می‌کند.

علنی کردن کنگره‌ی جریانی که خود را کمونیستی و کارگری می‌داند کوچکترین تاثیری در ایجاد فضای فعالیت و تنفس اپوزیسیون چه قبل و چه بعد از کنگره آنها ندارد. این تصور فقط در مخیله خود آنهاست و نه در واقعیت بیرونی. کمترین خطر آن لو رفتن افراد آنهاست که در چند سال آتیه آدمهای سرخورده و مایوس از مبارزه خواهند بود. شاید هدف واقعی نیز چنین باشد.

کنگره سوم این حزب می‌خواهد موازین جدیدی اختراع کند که اگر موازین لینی سازمانی نباشد حتماً موازین سوسیال دموکراسی و منشویکی است و بیشتر بنظر می‌رسد که حزب شما با گامهای بزرگ در راه تبدیل یک حزب منشویکی بی نقاب، یک حزب سوسیال دموکرات علنی به پیش می‌رود.

وقتی رهبر کبیر حزب می‌گوید: "هدف ما همین شفافیت و علنیت است. این دعوت قرار نیست و نمی‌تواند هیچ فاصله سیاسی‌ای میان ما و مدعوین را بپرکند. نفس تنوع مدعوین این را از هر توضیحی بی‌نیاز میکند. ما هیچ فیلتری نگذاشته‌ایم، هیچ ضابطه‌ای مبنی بر دوری و نزدیکی مدعوین با حزب را ملاک قرار نداده‌ایم." در واقع دست خود را با بازی با کلمات گورباچف رو کرده است تا دل بورژواها را بدست آورد.

توجه کنید، کنگره حزبی تشکیل می‌شود که هدفش نه شفافیت و علنیت در کار سیاسی و ایدئولوژیک است - امریکه با انتشار ارگان، مطبوعات و رادیو، اینترنت امکان پذیر است - بلکه شناساندن کادرهای حزبی است. هر کس و نا کس هم بدون گذشتن از فیلتر و بدون هیچ ضابطه‌ای با آزادی بی قید و شرط در این کنگره حضور دارد. این نه نشانه شجاعت و خردمندی، نه مثبت و آموزنده بلکه مظهر سفاقت، بزدلی، ضعف فقدان درک رهبری، نادانی و جهالت صرف است و گامهای آغازین برای سرایت این ویروس خطرناک به سایر سازمانها و تشیت همان جو اتهام و خفقان بورژوازی نسبت به سازمانهایی است که حاضر نیستند به بهانه‌های مسخره شفافیت و علنیت خود را نو دهند. می‌شود از این مصاحبه "عسس بیا مرا و بقیه را بگیر" مطالب فراوانی بدر آورد. از مجلسی کردن سلطنت طلبان تا بی خطر کردن جمهوری اسلامی. از تقلید احماقانه از کنگره احزاب علنی ریزیزویستی و یا سوسیال دموکرات. هر طور بگردانیم "حزب کمونیست کارگری" در راهی گام می‌گذارد که برگشت ناپذیر و خطرناک است. سرنوشت این حزب سرنوشت همه اکونومیستهاست.

جدایی دین از دولت و آموزش!

Workers of all countries unite!
TOUFAN
توفان
 Central Organ of the
 Party of Labour of Iran
 Nr. 87 Nov. 2000

دیوار یوگسلاوی در برابر سرمایه جهانی فرو می‌پاشد

میلسویچ را رسانه‌های غربی قصاب بالکان معرفی می‌کنند و معتقدند که وی با تن دادن به یک انتخابات نسبتاً آزاد عملاً زمینه فروپاشی حکومت خود را به وجود آورده است.

البته صرف نظر از اینکه در انتخابات اخیر تقلبی صورت گرفته باشد یا خیر، صرف نظر از اینکه اعتراف به تقلب در انتخابات تاکتیک جدید حزب سوسیالیست یوگسلاوی در مقابل فشار طاقت فرسای خارجی باشد یا نباشد یک امر بطور کلی حتی با اعتراف خبرگزاریهای غربی روشن است که هواداران رئیس جمهور قبلی یوگسلاوی آنطور که از شواهد بر می‌آید رقم بزرگی را تشکیل می‌دهند که زین پس، حداقل بزرگترین حزب اقلیت یوگسلاوی خواهند بود. اکثریت مردم یوگسلاوی "سوران جین جیچ" را که خود را دموکرات می‌نماید منعم به همکاری با امپریالیسم آلمان کرده و در واقع وی را مهره سرسپرده غرب در یوگسلاوی می‌دانند. وی بخاطر همین بدنامی نمی‌توانست نامزد مستقیم ریاست جمهوری شود زیرا وی در موقع حمله جنايتکارانه ناتو به یوگسلاوی و نابودی مردم و تاسیسات حیاتی و مهم این کشور برای ادامه بقا مردم یوگسلاوی به دشمن روی آورد و بلندگوی ناتو گردید و همان نقشی را که مجاهدین خلق در زمان حمله عراق به ایران ایفاء کرده و همه حیثیت

سیاسی خود را در ایران بر باد دادند، بر عهده گرفت. وی بعنوان همین مهره غرب با نکیه بر اشتباهات شونستی میلسویچ به تحریک مردم پرداخت و دلار و مارک بود که به جیب تبلیغات وی سرازیر می‌شد. "سوران جین جیچ" بعنوان رابط با امپریالیسم از یک پوشش خبری امپریالیستی جهانی برخوردار بود و مرتب با سوء استفاده از محاصره اقتصادی امپریالیسم و تحریکات داخلی مردم را زیر لوای دموکراسی علیه رئیس جمهور قبلی که تسلیم دیکته امپریالیسم نمی‌شد تحریک می‌کرد. در شهرهایی که آنها نیرو داشتند با پول امپریالیستها وضع مردم را بهبود می‌بخشید و این اقدامات را تاثیر سیاستهای درست حزب اپوزیسیون جلوه می‌داد تا شرایط روانی پیروزی انتخاباتی خود را فراهم آورد. در زمان انتخابات نه تنها همه دستگامهای تبلیغاتی امپریالیسم یورش نابرابری را بر حزب سوسیالیست حاکم وارد آوردند، از همان روشهایی استفاده کردند که امپریالیستها در تجربه انتخابات روسیه برای روی کار آوردن دلکسی به نام یلتسین از آنها سود جستند. پخش هادیا و ویدئو مجانی میان مردم، پخش پول، دادن رشوه و امان نامه به عناصر متزلزل. حتی رئیس جمهور آمریکا صراحتاً مردم یوگسلاوی را تهدید کرد که در صورت انتخاب مجدد میلسویچ محاصره یوگسلاوی را ادامه داده و از همه خواست که وی را مجدداً انتخاب نکنند.

همه متفق القولند که محاصره یوگسلاوی نتایج وخیمی برای مردمش به همراه داشته است، ۱۰ سال جنگ و تحریمهای اقتصادی بین المللی، یوگسلاوی را به کشوری فلج شده تبدیل کرده است. در حال حاضر بیش از نیمی از مردم این کشور بیکار هستند و نرخ تورم از ۵۰ درصد نیز گذشت ۵ است. این عوامل است که راه تحریکات امپریالیستی را برای نفوذ در بازار یوگسلاوی هموار می‌کرد و می‌کند. وزارت خارجه آمریکا اعلام کرد جایزه پنج میلیون دلاری که واشنگتن برای دستگیری میلسویچ تعیین کرده همچنان به قوت خود باقیست. حقیقتاً وقاحت و بی‌شرمی غیر قابل توصیفی باید داشت تا بدین حد در امور داخلی یک کشور با تهدید دخالت کرد و در انتخابات آن اعمال نفوذ نمود. همین روش را

تمام اروپای متحد در قبال یوگسلاوی به کار برد. معلوم نیست این امپریالیستهای دموکرات بچه دلیل برای سر سوارتو و یا خامنه‌ای و رفسنجانی، و یا پینوشه جایزه تعیین نمی‌کنند؟

توجه کنید وزارت امور خارجه یک کشور برای سر رئیس جمهور قانونی یک کشور دیگر جایزه تعیین می‌کند و مافیا را برای دستگیری وی فرا می‌خواند. و صد البته خود را کشور تروریستی نیز نمی‌داند. امپریالیسم آمریکا حتی یکبار به دزدیدن رئیس جمهور قانونی کشور پاناما اقدام نمود و صدای هیچ بنی بشری از حلقوم در نیامد. همه ممالک "ضد تروریست" این اقدام تروریستی، آدم ربائی بین المللی را زیر سیلی در کردند. حقیقتاً که قانون جنگل در دنیای سرمایه‌داری حاکم است. حقیقتاً که آنها هر موقع خودشان اراده کنند قوانین و حقوق انسانها را زیر پا گذاشته و به هیچیک از موازین شناخته شده بین المللی پایبند نیستند. در این کشورها وقتی مجمع تشخیص مصلحتشان تصمیم بعملی ضد انسانی، ضد قوانین اساسی و یا موازین بین المللی گرفت آنرا بدون کوچکترین شرمی باجرا می‌گذارند.

در مونتنگرو برای فشار بیشتر به میلسویچ و تاثیر بر روان اجتماعی، سخن از جدائی یوگسلاوی به میان آوردند و بسیاری از هواداران میلسویچ و کادراهی حزب سوسیالیست را توسط عمال جاسوسی خود ترور کردند. شایع کردند که حاضرند برای میلسویچ در مسکو امان نامه تهیه کنند تا وی را با جنگ روانی به تسلیم وادارند. شایع ساختند که میلسویچ دست نشانده زتش است و اوست که "فولاد زره‌وار" شخص رئیس جمهور را می‌گرداند. کمیونهای ویژه متخصصین جنگ روانی آنها، سیاست خاصی را علیه افراد معین، خلع سلاح اراده عمومی، شایعه پراکنی، شانتاژ، جنگ روانی، تقویت اپوزیسیون از هر نظر چه مائی و چه معنوی تهیه دیدند تا نتیجه انتخابات را به نفع خود تغییر دهند. در این شرایط بود که انتخابات "دموکراتیک" در یوگسلاوی با "اراده آزاد" مردم برقرار شد. البته نتایج این انتخابات برای امپریالیسم شرم‌آور است زیرا نشان داد که علیرغم همه این فشارها و

ادامه در صفحه ۱۰

به صفحه آزمایشی توفان در شبکه جهانی اینترنت خوش آمدید. www.toufan.de

سخنی با خوانندگان
 نشریه‌ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. "توفان" نشریه "حزب کار ایران"، حزب واحد طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هر چه رساتر شدن به باری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان باری رسانید و از تشکل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود با برجامی و به این مساعدتها، هر چند هم که جزئی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را باری رسانید، زیرا ما خارج کسوف پست صنایع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

TOUFAN حساب بانکی
 POSTBANK Hamburg
 BLZ 20110022 KONTTO NR. 2573302600
 GERMANY

شماره دورنگار (فکس) آلمان ۰۳۴۶ ۰۶۹/۹۶۵۸

آدرس
 TOUFAN
 POSTFACH 103825
 60108 FRANKFURT
 GERMANY

پیروز باد حزب طبقه کارگر ایران